

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU<sub>I</sub> 190015**

UNIVERSAL  
LIBRARY









بِتَكْفُرِ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بعون غيايات ايزدشان و آمر اكرن مكان لشهر دليد رحيمه ماوي غيايات



با تمام ستونج احسب عظیم تاضی عبد الکريم و تاضی مسته الله تاجران کتب بی

مطبع شافع الکرم واقع بمبئی مطبوع کردی

۲۶

٢٩٢٣ د



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وإمام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله وأصحابه وأتباعه أجمعين ٥ اباعدهم بكم بغير حقير ضعف عما والله القوي الباري عبد الحق بن سيف الدين الترك الدهلوي النجاشي كذا ابن رساله است مسمى تجليل الايمان وتقوية الايقان وبيان عقيدة اسلام وقواعد ملت بطريق سنيه اهل سنت وجماعت شتمل بر فوايد شريفة ومعالن لطيفة وتوضيح كلام وفتن ابرام ببيان كذا الرضا اخوان در دلكا كارگر آيد و در بواطن نورعنين بغير ايه نوشتم انرا براي هر مومن طالب وطالب صادق واقصا كر درم دروي بر اثبات مذهب حق و بيان قول صحيح و قرض محروم مذكر مذهب زائيه و ايراد اقوال باطله و زهر قتم براهجت و احوال و طريقه قتل و قتال و بجزير كر درم از دلائل كلاميه و تدقيقات فلسفيه تا طالب را در ورطه حيرت و تذبذب نيفكند و از وصول مقصد و حصول مطلب باز ندارد و الى التوفيق و بيد اارمة التحقيق حقائق الاشياء ثابتة مابرجع عقايد و احكام برين اعتقاد است كه هر جزير را حقيقي است و نفس الامر كه با قطع نظر از علم و اعتقاد در م ثابت و دو است و مجرد و هم و خيال نيت و تابع علم و اعتقاد

یعنی آب است و آتش آتش و نفس لام و حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلاً آب اعتقاد کنیم آب بود و آب را  
 اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را گرم اعتقاد کنیم گرم است این فرق را  
 که انجمن اعتقاد کنند و فسطای گویند و این سخن به حکم عقل و شرع یاده و باطل است پنج عاقل نگویید  
 که حقیقت آب و آتش مجرد و هم و خیال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمع دیگر را ایشان  
 در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند و این نیز مکابره و نامعقول  
 است و با ایشان محبت و مناظره پس نتوان آمد سرا ایشان آن بود که باید ایشان سوخت  
 اگر حقیقت آتش و گرمی آن محترف آمدند لزوم شدند و اگر سوختند دوم نزدند فوالمراد و العالم حادث  
 هر چه با سوامی ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بلی خبر  
 رسول الله علیه السلام کان الله ولم یکن معه شیء خدا بود و نبود با وی چیزی و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل  
 حوادث و هر چه انجمن باشد قدیم نبود و هر چه قدیم بود متغیر نشود و اویم بر یک پنج باشد و آن ذات  
 و صفات حق است که تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تالی شانه و عظم برانه و هو قایل للنفاء و  
 عالم بعد از وجودش فانی و مالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء بالآل الا وجهه پس ملائکه و  
 و و رخ و مثال آن که خبر دیدم آنها و و دیافته است نیز فانی شوند اگر چه متقدر الحیه باشد بعد  
 از آن باقی مانند و فنا نشود بلکه مصالح و م عالم را پروردگار است که اند عدم بوجودش آورده زیرا که چون  
 عالم نخست و منی حادث آنکه نبود بعد از آن شد و هر چه انجمن بود او را کسی باید که از نا بود و او را و در دیگر  
 از خود بودی همیشه بودی و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد فکلیه پروردگار عالم قدیم  
 باید اگر قدیم نبود حادث بود و از جمله عالم بودند پروردگار عالم واجب الوجود یعنی وجودی از ذات  
 وی بودند و غیره و الاحتاج بغیر بود و هر چه چنین بود و خدای را شاید و منی لفظ خدا و آینه است  
 یعنی خود بخود موجود شوند و اوست البته باید که منتهای سلسله موجودات بیکه اتی بود که از خود باشد  
 و الا چنین تانی نهایت رود و این مقول نباشد و احداً، اما الله الواحد و حقیقت ایجاد عالم  
 و نظام وی جز بیک صالح و یک حاکم راست نیاید و حق تعالی قادر مقررید پروردگار عالم زبده



و دونی بایکی منافات دارد و در آمدن در غیر مصفیات جهلم است مثل آب در گل و آتش در سنگ  
و روشنائی در خانه و شخص در سرای اینجا ندسب حلول و اتحاد باطل گردد و مقتضای تحقیق  
صفات الکمال منزه عن سماء النقص و الزوال حال جمله عن نیست که هر چه از جنس بقا  
و کماست او اثبات است و از هر چه نشان نقص و زوال دارد منزه جل جلاله و تعالی شأنه  
و هو مرنی المؤمنین یوم القیامة اعتقاد باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندها  
مومن بنماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه و آله و سلم انکم سترون دیکم یوم القیامة کما ترون القم  
لیکلة البکر میفرماید که زود باشد که منید پروردگار خود را روز قیامت بشیک شب پنا پنجم می بینید  
ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت برویت است نه مرئی برئی و در دیدار و تعالی روز قیامت  
مقابل و مواجه و قرب و بعد نبود بصرف قوت بصیرت دهند آنچه امر و زبیده دل منید فردا کبشم  
سرنگند و با جمله امر و زوال بری کیفیت میدانند فردا شبی کیفیت به منید و عالم آخرت محل ظهور  
حقیقت است آنچه امر و زباطن است فردا ظاهر میشود و آنچه غیب است شهادت گردد چون  
شایع خبر بدان داده است اعتقاد بدان کردن واجب بود و کیفیت آنرا جز خدا کس نداند  
و در بعضی کتب مذکور شده شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام  
در تمام عمرش یکبار میش نمود و چون را نیز دیدار نبود شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل خود تحقیق کرده  
است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابو الحسن شعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت  
است در کتاب خود توضیح کرده است که ملائکه در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تفسیر  
کرده و احادیث نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن را اگر منع کنند  
جای آنرا در چه امام ابو حنیفه و جماعه ائمه را نند که الاثنا از ثواب نبود و در بهشت نه در آیند  
غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود که از آتش و دوزخ نجات یابند و با وجود آن فضل خدا  
واسع است تواند که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند هر چه هر روز و هر جمعه نبود چنانکه  
آدمیانرا باشد و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام

عبید در دنیا که ایام بارعام تحلی تمام باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان از صبح و شام و عموم ایشان را  
 در روزهای جمعه چنانچه احادیث و تفسیر معنی ورود یافته است این حال کلام سیوطی است گفته  
 من توفیق از خداست که نسا و عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه جن پس همه داخل این بشارت  
 باشند نهایت آنکه تواند که این کرامت مخصوص آدمیان باشند و جن و ملائکه را نبود اگر دلیلی  
 برین بگذرد که آنحضرت و فرزند و پسکن اخرج نسا، جایز نباشد چگونه تجویز توان کرد که فاطمه  
 زهرا و خدیجه الکبری و عاتشه صدیق و دیگر نسا، اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مریم و آسیه  
 که سیدات نسا، عالم اند و کامتر و عارفتر اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی الممنوع و محجوب  
 باشند یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشانرا از عموم مومنان  
 که در احادیث توقیت ایشان با عباد و واقع شده است مخصوص و مستثنی دارند صوت  
 وارد چنانکه سیوطی خود نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند که نسا، مقصود است در خیام  
 باشند سخن ضعیف است چه در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و در و صنیعه جمع  
 نذکر در راه المومنین و تکم سترون رگم بطریق تعلیشایع است و الداعلم و نیز سیوطی  
 گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت است و الا در موقت  
 مخصوص کسی نبود بلکه کافران و منافقانرا نیز بود و لیکن بعفت قهر و جلال و کفار بعد از آن  
 محبوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده شود و الله اعلم و در رویت وی سبحانه در مقام نیز خلقت  
 و صیحه جواز است و از سلف نقل آن بسیار آمده از امام احمد منقول است که گفت رب العزت را  
 در خواب دیدم و پرسیدم که یارب افضل عبادت و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود ملائکه  
 قرآن مجید و از امام عظم نقلست که صد بار رب العزت را بخواب دید و ابن سیرین از اکابر  
 تابعین و قدوه علماء تعبیر خواست میگوید که هر که پروردگار تعالی را در خواب دید و در بهشت  
 و از هر نعم و نوده نجات یابد و این در حقیقت مشابه قلبی است نه رویت بصری و اگر چه  
 بنیه مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست و لیکن شال است مثل دیگر است

و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات لگویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست  
مثلاً عقل با آفتاب و جمیع صفات مثل نیست و با وجود آن آفتاب را مثال عقل می آرند  
بنا سبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف بود آفتاب است انکشان معقولات لعقل بود و انقدر  
مناسبت و مثال بودن کفایت کند چنانکه بادشاه را تمثیل با آفتاب کنند و وزیر را باه کنند  
اگر کسی آفتاب را در خواب بنید تعبیرش آن بود که بادشاه را در یابد اگر ایه را بسین تعبیرش در فیت  
وزیر را بشاه و حق سبحانه و تعالی فرموده مثل نور که مشکوٰۃ فیها مصلح المصلح فی نجاته و وی تعالی  
نزد هر یک مصلح در حاجه و مشکوٰۃ و شجره و زیت مثل وی بود و دست آن را بجمل متین تمثیل کرده و شک  
نست که جبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی از دست و عالم منام عالم مثال است و کیفیت روت  
پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز مہربن طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسائل امام  
حجۃ الاسلام باطلیبید و اللہ الموفق و در جواز رویت وی سبحانه تعالی و در دنیا به بصرد بر بیدی  
و قوس است و او را ابو القاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است  
و این سخن در جواز و امکان اوست ولیکن عدم وقوع و تحقیق آن مرغیر آنحضرت را و شب  
معراج متفق علیہ است و اجماع محدثین و فقہاء متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیا حاصل  
نست و تعرف میگوید پیغمبر کی از مشایخ را ندانیم که ادعای آن کرده باشد و از پیچ کی حکایت  
آن بصحت رسیده مگر طائفه مجاہل که ایشان را کسی نشناسد و مشایخ اتفاق دارند بر تظہیل  
دعی آن و تکذیب وی و گفته اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است و هر که این  
دعوی کند بحقیقت خدا را شناخت باشد و شیخ علاؤ الدین قونوی در شرح تعرف  
میگوید که اگر کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تا و لمیش باید کرد و در تفسیر کوشی مذکور است  
که معتقد رویت آہی بشیخ مرغیر آنحضرت راصلی اللہ علیہ و آلہ وسلم غیر مسلم است و از دلی در کتاب  
انوار در وفقہ شافعی میگوید کہ ہر کہ گوید من خدا را در دنیا عیان نامی نمیم و بشافہ با وی کلام  
میکنم کا فر گردد و در عقیدہ منظمہ میگوید ہیبت و من قال فی الدنیا یراہ بعینہ ۛ

فذلک زندیق طغی و تمردا و مخالفت کتب الله و اکرسل کلماته و زلغ عن الشریع الشریف و ابعدها  
و ذالک من قال فیه النہای بری و جہہ یوم النقیۃ اسودا و تسال الله العاقبة و لاحول و لا قوۃ  
الا بالله العلی العظیم خالق جمیع الاشیاء و یکنزہ ہمیز یا اوست تعالی و تقدس از آسمان زمین  
و آسمانین و زمینیان و ذات فعل ایشان ہم بخاق و قدرت اوست و مدبرها و مقدرها  
و تدبیرکنندہ تمام امور و تقدیرکنندہ جمیع اشیاء اوست تدبیر عبادتت از علم بعواقب امور  
و اتقان در ایجاد آن با و تقدیر ایجاد اشیاء بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل خیر و شر  
و نفع و ضرر و حسن و قبح همه بقضا و قدرت اوست عالم جمیع المعلومات و انا اوست بہر مطلب  
خیر و وی و کلی و هیچ وزہ از ذرات از علم وی بیرون نیست و نزود و از وی غایب نبود و هو  
بکل شیء علیم و لا یجیب علیہ شیء هیچ چیز بر پروردگار تعالی شانہ واجب و لازم نبود  
از لطف و قہر و ثواب و عقاب **بیت** کردگار آن کست کہ خود خواہد بہ حکم برگردد  
نتوان کرد و ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل او وی سبب آنست  
ہر دو حالت محمود است ہم در عدل و قہر و ہم در فضل و کرم و یکس بر بروی حق و استحقاق نیست  
الا آنکہ وی خبر داده است کہ مطیعان از ثواب و عاصیان از عقاب کم این چنین خواہد بود  
کہ وی گفتہ است لیکن بروی واجب نیست و اگر فرشتگان آن کند و گیر یا مجال فی کہ گوید چہ را  
چنین کردی و لا غرض لفعله کارہی پروردگار را غرض نبود چہ صاحب غرض محتاج تو تکمیل نفس  
و با وجود آن در کار وی اورا حکمتها است کہ دیگر بہ تحقیق دریافت آن راہ نبود و فوائد او در  
حکمت راجع بخلق است و اورا بدان احتیاج نہ و وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشانست  
بذات وی تعالی کیسان است ولیکن وی بتقتضای جوہر حقیقی و اراحت خود میکند ہر چہ می خواہد حال  
آنکہ رعایت حکمت و مصلحت نیز بروی لازم و واجب نیست جل جلالہ و عظم سلطانہ و کلا حالہ سواہ  
حکم حکم اوست و بکمال و فعل واجب و خرام و حسن و قبح و سبب ثواب و عقاب گردد فعل حسن آنکہ وی  
تعالی بدان امر کردہ و بقیع آنکہ از وی نہیں فرمودہ پس حسن و قبح راجع بامر و نہی شارع باشد



عقل را در اینجا نمیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب پس شایسته  
 جیل یعنی آنکه بوی دعوت شایع تر رسیده و در کوهستان پیداشده و هانجا از عالم رفته و با مردم اختلاط  
 نموده و در آخرت مأخوذ و معاقب نگردد و الا از جهته ایمان و توحید نیز بعضی از مشایخ که گویند این قدرت  
 معرفت که عالم را صانع است و مصلح عالم می است و موصوف بصفت کمال است بر شرع موقوف  
 نبوده و عقل فطر بتغیر عالم و انتظام وی حکم بران کند و هم حکم عقل واجب گردد و نفس قرآن مجید که فرموده است  
 و ما لکنا معذیلین حتی نبعث دسوکا حجت فرق اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم تا حکم را  
 بماند که اول پیغمبری بفرستیم که دعوت کند چون قبول دعوت می کنند و گفته وی نروند و مخالفت  
 و رزند سختی عذاب کردند و قول بآنکه مراد بر رسول در اینجا عقل است از نهی انا است و شیخ کمال الدین  
 ابن الهام که از محققین حنفیه است گفته که فخر از نهی اول است و ابو البشر برودی نیز بران است  
 و از امام ابو حنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن ما حسنه الشرع و البقیح ما قبیح الشرع پس لازم آمد  
 که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع آن امر کرده و فعل قبیح و کار بد همانست که شرع از آن نهی  
 فرموده و فعل در ذات خود نهی حسن است و نه قبیح و حسن و قبیح بآن معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت  
 گردد و این را عقل در نتوان یافت و الا تعلق مع و ذم بفعل چنانکه عدل و ظلم بودن وی صفت کمال  
 و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن عقل سخن نیست و الله ملائکة و اعتقاد باید کرد که خدای تعالی  
 را فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نو را نبه اند که بهر شکل که خواهند بر آیند و حقیقت شان همان  
 ارواح مجرد است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارند و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذکرها  
 و انوثت نه و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر جزوی از اجزای عالم فرشته مومل است  
 که مرئی و مدبر و حافظ است خصوصاً با وی را و چندین فرشته مومل اند بعضی بکتابت اعمال و  
 بعضی بحجت محاسن و معایب و ایضا طین جن و انس و در عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که مومل  
 بلائیکه نبود و در حدیث آمده است که خلق همه در جزو اند نه جز و از ان ملائکه و کیمیز و باقی خلایق عیش  
 دُوا حَجَّةً یَتَنَبَّهْنَ وَ تِلْكَ رُبَّاعٍ در قرآن مجید فرشتگان را باز و بانهایت کرده لاجرم اعتقاد

بلان بایر کرد و حقیقت مراد از ان معنوی تعالی شان باید داشت یا تاویل بقوای ملکی بایر کرد چنانکه مسک  
متشابهات قرآنی است و الله اعلم و اما که مراد بعد مذکور تقدیر است نه مصدر در حدیث آمده است که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را بشخصه شبح و بدینهم جبوا ایمل و از جمله فرشتگان  
چهار فرشته مقرب تر اند که عظیم امور عالم و دعایم مهام ملک و ملکوت ایشان معنوس است یکی جبرئیل است  
که انقاسی علوم و تبلیغ وحی با نبیا علیهم السلام معنوس بدوست میکائیل که تعیین ارزاق مخلوقات و مقادیر  
آن بدست اوست و اسرافیل که نفع صور برای بدست و نشو و نهی با دست و غزرائیل که قبض ارواح عالمیان  
سلطان است و اکثر بزرگوارانند که جبرئیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته و فضل  
متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقرب اند هشت فرشته حاملان عرش اند  
و عظمت اجرام ایشان بحدی است که مسافت میان زمین و گوش و سر و دوش ایشان هفتصد ساله زمزمست  
که اجانی احدیث و کل واحد منهم مقام معلوم و هر یکی ازین فرشتگان را درگاه خداوندی جانی  
متعین و در جناب قرب و معرفت مقامی معلوم و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی از ان نکنند و هر کمالی  
که لائق کمال هر یکی از ایشان بود با فعل محال باشد و در ایشان شوق تحصیل کمال و اخراج از قوت  
بفعل نبود چه شوق بر امر مقتود و غیر محال بود و این معنی بود آنکه گویند که در ملائکه عشق نبود نه آنکه محبت  
مولی و معرفت مبتدا باشد که **كَعِصْفُونَ اللَّهُ مَا أَمْرُهُمْ وَ لَفِعْلُهُمْ مَا لَفِعْلُهُمْ مَوْوَنَ سَفَتِ** فرشتگان  
نیست که بی فرمانی پرور و کار تلقای نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت وی نروند و هر چه فرماید  
بها کنند و ابلیس که بی فرمانی کرد و خفیفیت از ملائکه نبود چنان بود در طاعت و عبادت بصفت ملائکه برآمده  
بود و یکی از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی ملائکه و جن و خلقت حقیقت  
تقریب یکدیگر اند چنانکه نادر نوری دارد و دخانی اگر و خانش بر رود همان نورمانند و الله اعلم و که **كُنْتُ أَنْوَكَا**  
**عَلَى دُسْلِهِ** سخن سبحانه و تعالی را کتابهاست که بعضی پیغمبران فرستاده و دیگر از امتا بعثت آن  
فرموده و مجوز عدد و کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب عظیم و اشتهر است  
ضمنها التوراة یکی از ان کتابهای آسمانی تورات است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء

عظمت اجرام و جلال عرش

نبی اسرائیل بجهت ابجان آن کتاب اندوخت و چون دیگر زبور است که برداو و علیه اسلام نزول یافته و لاخیل  
 انجیل که عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر آیهی و میان احکام شرعی مملو مشحون  
 اند بذكر احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و است خاصه و بی و خلاصه  
 اوقات مجالس انبیاء سابق صلوات الله علیهم جمیع ذکر محمد و مناصب آنحضرت بود که بدان تقرب  
 و توسل میکردند بجناب کبریا عز اسمه و القرآن العظیم و زبده و خلاصه جمیع کتب مادی قرآن مجید  
 و فرقان عظیم است که بر سبیل و خاتم الانبیاء علیه من الصلاه و افضلها و النبیات اکملها تنزیل  
 یافته و اعجاز نظم خاصه اوست که در کتب دیگر نموده است اگر چه توریت بعضی است و عظمت بحدی بود  
 که حفظ آن اعجاز داشت و غیر یغیر آن را میسر نبود و لیکن قرآن مجید با وجود اعجاز و اختصار اعظم و اکمل  
 تمام کتب است ذلک الکتب لا یدیب فیه هدی للمتقین و تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق  
 اند بر این است که بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیاء لا نفرق بین احدین رسوله  
 با وجود آن تملک لرسول فضلنا بعضهم علی بعض و اسماء و الا توفیقنا کما ناهای خداوند عز و شأنه توفیق است  
 یعنی موقوفست بر سماع و نقل از شریع و او را خبر بنامی که بر لسان شریع خود را خوانده و توان خواند و از  
 پیش خود بروی تعالی نامی نتوان نهاد اگر چه نقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بروی تعالی و هر چند  
 که در معنی یکی بود بان نام که در شریع آمده است مثلا او را شانی گویند بطیب و جواد خوانند نه خنی و عالم  
 گویند نه عاقل باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرف است که خبر وی را برسد  
 و سخن در آن اسما است که ماحوز انداز صفات و افعال و الادراسما و اعلام که در هر لغتی موضوع  
 اند سخن نیست الا آنچه مخصوص بزبان کافران است بنابر خوانند که در انجیم کفر بود و نیز باید دانست  
 که اسمای الهی مخصوص درین نود و نه نام نیست او را اسما است که خلق رند و دانا بنده و اسمای دیگر که خلق را  
 بمعرفت آن راه نبود و بر لسان شریع نیز بیشتر از آن آمده است و لیکن شهرت این اسما بجهت  
 خاصیتی مخصوص است که در آن تماده اند چنانچه فوای حدیث ان الله تسمیة و تسمیة اسماء  
 من احصیها دخل الجنة بدان مشعر است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است

که هر که از ایشان مدد جوید مددگاری شوند و هر چه که روی آرند فتح کنند از نیجا لازم نیاید که او را غیر از این خبر  
سوار دیگر نمود بلکه بسیار و ارشاد و مشهور و ارادمانه را از ان میان باین صفت اندک یاد کرده آمد و لابد احصاء  
و ذکر این نود و نه نام آبی را در اسم جامعیتی دارد در آمدن بهشت باشد که مخصوص بدانهاست و الله اعلم  
و هو خالق الافعال العباد فالکفر والمعصية تبادلة و تقدیر و کلا بوضاء چون ثابت شد که خالق  
همه شیاوست تعالی و تقدیر پس افعال بندگان نیز مخلوق و تقدیر او باشد که آن نیز داخل اشیا  
است عموماً و بخصوص نیز فرمود و الله خلقکم و ما تعلون شما و افعال شما مخلوق آبی است جل شان  
و عظم بر ما پس کفر و ایمان و طاعت و عیبیان و نیکی و بدی از بندگان باروت و ششیت و حکم و  
تقدیر و صادر گردد و لیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت  
ناراضی چنانچه فرموده و لا یرضی بعباد الا الکفر و الاستن و پیدا کردن دیگر است و راضی بودن  
و غیر رضا بدانست که امر کند و بفرماید که بکن و بسا باشد که امر کند و نخواهد که بوقع آید از جهت حکمتی که جزوی  
تعالی کس نماند مثال آن برای تحمل تراوت از امر خپان نیامد که اگر خواجها خواهد که اثبات و اظهار عیبیان  
بنده خود کند و او را کاری فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا معصیان او بر مردم نمی هر گردد و در تحقیق  
فایده حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان و ایراد مکنون علم ازلی است تا پدید گردد که مطیع است  
و عاصی که و الله اعلم بحقیقه الحال و للعباد افعال اختیاریه یتفاوت بها و یعاقبون علیها و با وجود آنکه  
همه باروت و تقدیر آبی است بنده فاعل مختار است و ویرادر کار خود اختیار و ارادتی است و  
افعالی که از وی صادر گردد و بجز و اضطرار نبود و ثواب و عقاب نظایر مترتب برین اختیار است  
که وی دارد اول باید که معنی جبر و اختیار را بدانند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که حکمت بدانکه  
صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکه چیزی القور کند پس اگر انچه مطلوب و ملائم طبع اوست  
از باطن وی خواهشی و شهوتی پیدا گردد و در پی آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند  
و اگر مخالفت و منافی طبع او بود و نفرتی و کراهتی از آن چیز در دل وی افتد و از وی حرکت کند  
بعد از آنکه نسبت وی پیش از پیداشدن شهوت و نفرت بفعول و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود

انسان فعال مختار است

معنی جبر و اختیار

که کند یا ن کند خواه در مرتبه تصور که قوت تریب فعل دارد یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این حرکت  
آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعلی که برین حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست  
که این تصور و انبعاث شوق و خواهش در اینجا نباشد حرکت صادر گردد ولی بی خواهش چنانکه حرکت  
مربعش و این حرکت را جبری و اضطراری گویند اگر مراد از اختیار و اینجا اینست که گفته آمد پس انکار آن  
حکم آن دارد که کسی گوید آدمی هیچ ندارد و بعد از دو آفرینش آدمی چرت بسیار واقع شده است طینت  
وی چنین سرشته اند کسی گوید یکمهم حرکات آدمی و افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار  
حس است هیچ ماقالی این را قبول ندارد ولیکن اشکال در آنست که آیا بعد از بشمول و احاطه علم و ادب  
ازلی و قضا و تقدیر آلهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آن را نکند نباشد  
زیرا که خدا تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل  
بوجود آید خواه بی اختیار چنانچه در حرکت اضطراری و خواه با اختیار اگر فعل اختیاری است پس او را  
در اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر همان که اول تصور کرده باشد  
و نیز آدمی را اگر چه در فعل اختیاری هست ولیکن در مبادی آن اختیار ندارد چنانچه اگر کسی چشم  
کشاده باشد بنده صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست  
انبعاث شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند با اختیار او باشد  
ما این اختیار او را واجب و لازم کرد و دو وجوب و لزوم منافی حقیقت اختیار است پس آدمی  
اختیار دارد ولیکن در اختیار خود اختیاری ندارد و همان سخن آمد که گفته اند مختار فی فعله و معبود  
فی اختیاره و بعد از آنکه دیگر اختیار را بالصورة و جبر بالمعنی و بحقیقت این مسئله یعنی مسئله  
قضا و قدر باقول با اختیار بنده مقام حیرت و اعتراف بجز و سکوت است و مرجع و مال کلام ایشان  
در نی مقام باین آیت است که لا یشئال عما فی فعل و هم لیسئلون و هنوز درین موقف نباید استناد  
که در وی آن سری نامضی است حضرت امام جعفر صادق که استواء اهل طریقت و قدوة اهل حقیقت  
است می فرماید که لاجب و لا قدر و لکن اصرار برین اصرار فرمود حقیقت کار مرئی متوسط است میان

جبر و قدر بر مذہب جبریه است که میگویند آدمی را اصلاً اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است و قدر مذہب قدریه است که گویند همه در اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود مستقل است و افعال او مخلوق اوست پس منیر ماید که این هر دو مذہب باطل است و افراط و تفریط است مذہب حق توسط است میان این و آن ولیکن عقل در دریافت این امر متوسط جبران و سرگردان است و فی الحقیقت هیچ انی و سرگردانی اهل بحث و جدال را باشد که خواهند که معتقدات را بعقل ثابت کنند و تا چیزی که بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیستند تصدیق آن نکنند و ایمان به آن نیارند و اما ایمان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شرعیت و قرآنست که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت اوست و با وجود آن طامات و معاصی را به بندگان نسبت میکنند و میگویند که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کردند و ما کان الله لیطلهم ولكن كافوا انفسهم لظلمون و فرمود و الله خلقکم و ما تعلمون در این آیت هر دو را اثبات کرد نسبت خلق بخود کرد و نسبت عمل با ایشان پس ناچار را ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد کرد که خلق از خدا است و عمل از بنده اگر چه بکنه آن نیز سیم و نیز ثبوت شرعیت و امر و نهی فرع اختیار است پس قائل شدن بآن ضروری است و ما را مسئله قضا و قدر و سبب و خیر شرع معلوم شده و سبب اختیار نیز از وی چون هر دو از شرع معلوم شده چنین نزاع و جدال صحت ایمان به هر دو باید آورد اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقه نوعی درین سلسله از علامات لطالت و جهالت است پنج عمل در سبب حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خداست اعمال و افکار میسر با مخلوق له اگر بعد از شنیدن خبر شرع تردد و تعلانی در باطن هست فکر ایمان به ازین باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شرع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف حکم عقل خود داشته پس در حقیقت ایمان بخود آورده نه با و ما را در اثبات این سلسله از اول همین سلسله می بایست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طبعانی هست چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل نگه دارد و ما را با نگذارد و الله یضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ پیدا کننده هدایت و ضلالت در بنده

خداست سبحان و تعالی هر که خواهد گمراه کند و هر که خواهد راه راست آورد و هر که خواهد گمراه کند بیکس راه راست  
 نتوان آورد و هر که ابراهیم راست آورد کسی تواند گمراه کرد کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود  
 آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و نسبت ضلالت شیطان و اصراف واقع  
 شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد و اعتقاد باید کرد و بحقیقت هدایت و معنی دارد راه راست  
 نمودن و به راه راست بودن و مقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجنبه کبریا الهی است از دیگر  
 بنیاد و هدایت معنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه راست  
 بنماید ولیکن به راه راست بودن و مقصد رسانیدن از خداست پس انك كالتهدى و انا انك  
 لتتدى هر دو راه است آمد پیغمبر اسباب هدایت ساخته اند و شیطان اسباب ضلالت و در حقیقت  
 همه از خداست و الله الهامی و منه التوفيق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تبعیم اهل الطغیان  
 بجا علم الله و یؤنذک و سوال منکر و نکیحی کی از عقائد اهل سنت و جماعت عذاب قبر است  
 و او بقبر عالم برنخ است که واسطه است میان دارد دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسق و فاجر  
 در محنت و عذاب و طبعان و رنای و محنت باشند چنانچه وی تعالی خواهد و بدانچه داده و منکر و فیکر  
 و وفراشته اند عظیم و مهیب و سیاه و یکو چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار روی و رسول و  
 و دین وی سوال کنند که توفیق و تعلیم الهی جواب و سوال ایشان را مطابق و حق گفت در  
 ناز و محنت بود و چون نوع و رس و در خواب راحت رود و قبر در حق او روضه از ریاض جنت  
 بود و اگر گفت در محنت و عذاب بود و قبر بروی کوهی از کوههای دوزخ بود آیات و احادیث  
 بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الهی جل شانهاست  
 خواه با عاده حیات یا مقابل روح یا بغیر آن بوحی از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و بحقیقت  
 نزد اهل سنت و جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضی علماء گفته اند که منکر و فیکر و وفراشته گان  
 گمراه گاران را باشند و فرشتههای مطیعان را بمشروع و تشبیه نام بود و این سخن خالی از غرض نیست  
 در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند که ملائکه سوال جماعه کثیر باشند که بعضی را منکر

برایت دوستی آید

کتابت آید

تمام بود و بعضی را کثیر بر هر مرتبی و بعضی از ان جماعت مبعوث شوند چنانچه در کتاب اعمال هر بنده و ملاک  
موسک اند و تواند که در بعضی باشند که در مکنه متعدده در زمان واحد مثل می شده باشند و الله اعلم و صاحب  
خلاصه و بزازى در فتاوی و توضیح کرده اند که سوال بعد از وفات کردن میت نیست بلکه بعد از غیبت  
مردم و چون میت را در تابوتی بنهند بر نیت نقل دی بکافی دیگر مسؤل نگردد و اگر در رنده خورده است  
هم در شکم او مسؤل شود انتهی و واضح آن است که انبیا رسوال نبود و اگر بود از توفید و احوال است  
بود بطریق تشریف و تعظیم و در سوال لطفال مومنین نیز اختلاف است اکثر بر آنند که مسؤل شوند ولیکن  
ملاکه بعد از سوال تلقین شان کنند و گویند که بگو الله ربی و ذی الاسلام و نبی محمد یا پروردگار تعالی  
الهام شان کن چنانچه عیسی را در عهد کرد و در لطفال مشرکین با او این صیغه توقف کرده است از  
بهت تقاض اوله و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی بر آنند که در نماز باشند  
و بعضی گویند که بر پشت روند و محمد بن حسین گوید که من تلقین دارم که حق تعالی هیچکس را بگناه عذاب نکند  
و جن را نیز سوالی بود از جهت عدم اوله و امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب سلمانان جن توقف کرده و کافران  
ایشان با اتفاق معذب باشند و ابن عبدالبر گوید که کافر بخار رسوال نبود و بی سابقه سوال عذاب ایشان کنند  
و منافق رسوال بود و بعضی از شارحین گفته اند که احادیث باشند از شهید و مرابطی سبیل الله و آنکه رود جمعه  
یا شب دی مرده و آنکه شرب سوره ملک خوانده و آنکه لعل استسقا یا اسهال مرده و رود یافته  
است و نیز ترندی و ابن عبدالبر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصائص این است عظمی است و گفته اند  
که حکمت و تحمیل عذاب ایشان در برنخ تحمیس و ثواب است تا روز قیامت پاک از جمیع گناهان  
بر خیزند و در شرح عقیده طحی و می نیز مثل آن گفته و تعمیم توقف نیز نقل کرده است و الله اعلم و دیگر آنکه  
در احادیث آمده است که در قبر عاصی مهتاد گردد و ماثر دها بود که اگر کسی از آنها دم زند تا مده دنیا و آخرت  
بسیور و حقیقت آن مار و گزدم همه صورتهای صفات ذمیمه و افعال تعجیه و تعلقات دنیا است که در آن  
عالم بار و گزدم متمثل ساخته اند و در کوه و مهتاد یا از برای کثرت است یا بجهت اطلاع شارع بر عسدر  
اصول صفات و در ایمان و اعتقاد بدان و امثال آن از امور آخرت که مخیر صادق بدان خبر داده

انبیا رسوال بنود  
رسوال لطفال مومنین تفاوت است  
و رسوال لطفال مشرکین با او این صیغه توقف کرده اند  
تحمیس و تحمیل عذاب ایشان



و در طریق است کی آنکه وجود ما را و گزیم و گوید این ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود است  
و لیکن آن را چشم نتوان دید زیرا که درین عالم چشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتواند کرد مگر کسانی  
که بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیاء و بعضی اولیا آخرت جبرئیل عم را در واقع آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم دید و تحکیم غیر آنحضرت را و انی دید الا ماشاء الله و این دیدن و نمودن را بخلق وقت  
الهی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر گوئیم در پیش کی باشد و دیده بکشاده بود و خداش نمایه توان  
دید و اگر نمایه ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت را نیی است و طریق وانی  
آنکه اعتقاد کنند که دین این ما را و گزیم بر مثال دیدن در خواب است چه ما را و گزیم و گوید این ایشان  
و متالم شدن ناظم نسبت بوی موجود و واقع است اگر چه در خارج نبود اگر چه مقصود اینجا نیز محال است  
لیکن این صغف الایمان است و الاول حکم و سلم و الله الموفق و البعث حق بر این سخن پروردگار  
تعالی مردار از گور زنده گردانیدن خلایق بار دیگر حق است تمامه قرآن و احادیث بدان مانت  
و ما را اعتقاد دین مسلمانی برین سلسله است کسی که اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرد و از کرم عم  
بوجود آورد و بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند و هو الذی یبدئ و الخلق ثم یعید و هو الهون علیه  
و بحقیقت تخم از آدمی زاو که منشا انبیا و نشو و نمای او شود باقی دارند و آن را عجب لایب گویند  
و در زمین پنهانش کنند چنانچه گیاه در صحرای بزل باران بر وید آسمان نیز بر ویند و در احادیث  
آمده است که بارانی از آسمان بار دس موقی از زمین بر آید و حیوانات و دیگر غیر انسان از تمامه  
بهائم و طیور و مشرکات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد  
مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از بسفند شلخ و از کوه سفند  
بے شلخ رازده است بلکه موجب از موجد که بناحق ریخته است قصاص گیرند و چون این قصص  
بر کتابت و تمیز اختصاص ندارد بعضی علماء گفته اند که طفل را از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص  
گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن حیوانات را که ماکول شده اند خاک نیست گردانند و موجب  
بعث و نشو و نشو و صورت و نوع و اول در مادی حال قیامت شود که بدان در امل زمین و آسمان

هولی و دہشتی پیدا آید و خونی و حشری راہ یابد کہ حضور و جمعیت از دلہا رشت بر بند و تمامہ جانداران  
بمیرند و ہلاک شوند چنانچہ فرمود و لیوم یفج فی الصور ففرع من فی السموات ومن فی الارض الا من  
شاء اللہ و نیز فرمودہ و ففج فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء اللہ  
ووم برای لعنت اموات از قبور باشند کہ بدان مرده ہا از خاک برخیزند و منتشر شوند چنانکہ متصل بہ آج  
می فرماید شفعہ ففج فیدہ اخرى فاذا ہم قیام ینظرون و جای و گیر فرمودہ و ففج فی الصور فاذا ہم  
من الکجدات الی ربہم ینسلون و فاصلہ میان د و ففجہ چہل سال باشد و ہمچون من فی السموات و  
من فی الارض معلوم شدہ کہ اثر این فرع و صعق شامل تمامہ اہل زمین و آسمان خواہد بود از جن و انس  
و ملائکہ و باستانہا الا من شاء اللہ حبیریل و میکائیل و عزرائیل و حور و خزندہ و علمہ عرش و شہد را  
ارادہ نمودہ اند و فاتی ففجہ جبار قیامت گویند و زمان ممتاز را دہ کنند و از ابتدای امانت تا داخل حنت  
ہمہ را روز قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار در گذر ہر روز این احوال بر مردم می گذرد و مردم ہنوز  
از روز قیامت و غفلت اند و در خبر شاع واقع است کہ در یکوقت کہ شام در آید فرعی و ہولی و خونی  
و حشری بر دم و تمامہ جانوران راہ یابد و ہمہ در خانہا و آشپاہا و کنبہا و خزندہ چون شب شود بخواب  
روند و بمیرند و ہلاک شوند انجما اثر ففجہ اولی ظاہر شود ناگاہ صبح دردم و ہمہ بی اختیار بیدار شوند  
و برخیزند و منتشر شوند انجما اثر ففجہ ثانی و نشو و نہوا آید سبحان القادر بحی و مسیت والیلہ النشور و اللہ  
حق و سنجیدن و بر کشیدن بندگان روز قیامت حق است اگر چہ علم وی تعالی بر ہمہ محیط است لیکن  
در ضمن آن حکمتا است تا بندگان را بند و برایشان ظاہر گردد و حکمتہای دیگر کہ جزوی تعالی کس نداند و کیفیت  
وزن و میزان مفوض علم اوست تعالی انقدر در ایمان کافی است و تحقیق آن است کہ وی میزان  
حقیقی است او را دو کفہ است و لسان محسوس و مشاہد و ہر کفہ مقدار آسمان و زمین است از سیمان  
رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کہ اگر در یک پلادی زمین و آسمان و ہر چہ در زمین و آسمان است نہبتند  
بگنجد و کفہ حنات از جانب بئین عرش مقابل حنت باشند و کفہ سیات از دیار عرش مقابل نار و بعضی گویند  
مرا و از میزان چیزی است کہ بوی مقدار اعمال معلوم شود و ہر کیفیت کہ باشد مرا و معنی عدل است و میزان

تمثیلی است از برای آن اینها همه تاویل است و اصل همانست که بطاهر آنچه در حدیث است ایان آرند  
و بحکیمه گری عقل از جان و ندم و موزون یا اعمال است و حق تعالی قادر است که آن را تشکیلی با جسم گذراند  
حنات را اجسام نورانی کند و سیات را طمانینه یا صحایف اعمال که در آنهاست خفت و ثقل احداث  
فرماید و حدیث لطافه دلالت برین دارد که لطافه کاغذ پاره را گویند که در وی شش متاع نویسند و مردانجا  
آن است که چون کف حنات یکی سبک آید در کاغذ پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کف  
اندازند و بدان راجع آید یا صحایف اعمال بعضی بحسب تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحایف اعمال جمیعاً  
قائل شده اند و جمع موازین در قول وی سبحانه تعالی و نضع للموازين القسط لیوم القيمة یا انبیا  
لقد اذ ان باشد یا هر است را یا هر بنده را یا هر نوع عمل امیزانی باشد یا باعتبار قعدا و وزن بود یا از جهت  
کثرت اجزا و عظمت وی بود و وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعتی نباشد از جهت ثبات  
شرف و تعظیم یا افشای مصیبت و تبیض باشد و وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر است  
نبود و تواند که صورت حنات و تخفیف عذاب وی کار گرفته و گویند که ثقل کف میزان آخرت بزرگ  
میزان دنیا است و علامت ثقل ارتفاع کف بود و علامت خفت انخفاض و **الْحَسْبُ تَابُ حَقِّ لَمَّا كَيْه**  
اعمال بنده گان از طاعت و محاصی در آن ثبت مکتوب است حق است مومنان را کتا بهای شان  
بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین نوع که دست چپ بدست چپینند  
یا از سینه بجانب پشت برآرندش از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و عوانی  
کافر و سخن در آن است که اعطای کتاب بهین مخصوص مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود بعضی گویند  
که عصاة را نیز بدست راست دهند ولیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار یا بدست راست دهند  
و خواندن بخند مگر بعد از اخراج یا نه بدست راست دهند و نه چپ بلکه از مولجه دهند یا اصلاً  
کتاب ندهند بلکه احوالش را برومی بخوانند و حق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است  
و نص قرآن از وی ساکت است و این همه احتمالاتی است که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کردیم  
اند و الله اعلم و الحسب حق مقصود از کتاب حساب است و چون کتاب حق است حساب هم حق باشد

وَالسُّؤَالَ حَقَّقْ پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اید و از طاعت و معصیت و رزیه ای حق است  
 و از مالانکه نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از جبرئیل امین گیرند که چگونه امانت وحی را  
 بانیار رسانیده و بعضی اعاده شده است که اول حساب لوح را بود و او را حاضر آرند و وی هیبت خلعتی  
 بپوشد و فرمان شود که تبلیغ عالم بحیرئیل که کردی گواه کویت گوید گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر  
 آرند و همه را از عظمت و هیبت سوال و کبر برای ذوالجلال لرزه برتن افتد پس پیغمبران را حاضر آرند  
 و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت پرسند و اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز باشد و از معاملات  
 خون و سننک ظالم را بچشم دهنده و سیات خضوم الظالم در روایت آمده است که مقصد نماز مقبول  
 بمقابل و انگلی برود و بعضی روایات آمده که مردی را اگر فرائض را بوقت و مقدار و غیره بود و نصف دانگ باشد  
 فحاصلت افتد در بهشت نه در آید تا حضم وی از وی راضی نشود این چنین روزی در پیش و خواجه  
 بر سر ترحمت افتاده است و میگوید آنچه من یافته ام دیگری نیافتم و آنچه من نهیدم هیچ کی نگفتم  
 علوم و غفلت و علماء و گفتگو و صوفیان در طامات و حقیقت خوانی پنج خبر ازین عالم دارند که چه خواهند  
 و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوانی مشغول و یکدم مقبور مرگ و آخرت و احوال آن نه فانا  
 لله وانا الیه راجعون اکنون بر حمت خداوندی بنگر که اگر خواهی چنان را راضی گرداند و بهشت برین را  
 باوی نماید و گوید که این بهشت را کنی خرد گویند و او نداند که این را بخرد و ثمن آن گران است  
 فرمان شود تو میتوانی خرد و ثمن آن در دست است اگر این حق که برادر مسلمان داری بخشی  
 و ایرای دهنه او کنی این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و بخشد و نیز در حدیث آمده است  
 که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و کف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کسی نداند  
 و گوید بپایان که در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز بر حمت خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش نهاد  
 و کافران و منافقان را ضیعت کند و منادی در دهند که الا لعنة الله علی الظالمین سبحان  
 ذی العذل القوی و الغضل العظیم سبحان فضل وی کار خودی کند لیکن ترس از عدل او است  
 فرو اگر در دهر یک ساله کرم | عزازیل گوید ضعیفی برم + این بت را

خونمی دیگری را بخوان **میت** بتهندید اگر برکت تیغ حکم به مانند کربان صم بکم و بجای منیر  
 الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در جای دیگر میگوید لایال عما فیفل و هم  
 یسئلون جز بجز وحیرت و بیچارگی کاری نیست اما ایمان بهم دو باید آوری حکم است والله علی کل  
 شیء قدیر و الحوض حق سید رسل اصلی الله علیه وآله وسلم روز قیامت حوضی باشد که او را حوض کوش  
 گویند و آنکه میگوید انا اعطیناک الکوثر را هم بدان تفسیر کرده اند مسافت آن حوض یکماه راه باشد آبش از شیر  
 سفید تر بود و بولیش از مشک خوش تر و کوزه های وی از ستاره های آسمان بشیر تر و روشن تر هر که یکبار آن  
 وی بخورد دیگر تا ابد شنگی گردوی نگردد و در تفسیر حوض حسب مسافت مکانهای مختلف در احادیث  
 ذکر یافته است و حسب اختلاف رعایت احوال مخاطبان است چنانچه بابل بین فرموده من صنعاً  
 الى عدن و بابل شام چیزی دیگر گفته و با هر کس مسافتی که معلوم و متعارف می بود ذکر کرده و در بعضی  
 احادیث تعدی زبان نیز رو یافته مثل مسافت شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان است و عظمت است  
 و گویند که هر بنیابری را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی و قدر طی گویند که آنحضرت راهم دو حوض بود که نام هر دو کوش  
 است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوش علی مرتضی بود رضی الله عنه و کرم الله وجهه و ام و زهر که سیراب محبت  
 و تشنه تقایم او نیست شکل که از آن حوض آبی خور و در روایات آمده است که علی مرتضی فرموده است  
 که هر که محبت ابوبکر رضی الله عنه در دلش بود قطره از آب کوشش ندیم و الصراط الحق پروردگار  
 تعالی در روز قیامت بر پشت دو رخ پل بنهاد از موی باریک تر و تیغ تیز تر و جمیع خلایق را بنفرماید که  
 از وی بگذرند پس بهشتیان از وی عبور کنند و بهشت در آیند و بعضی چون برق خالط و بعضی مثل  
 باد و زنده و بعضی مثل اسپ تیز رو و کله او عبور هر کس بر حسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم  
 دین و عالت بود که این صراط نمونه از دست و دوزخیان بلخزند و در دو رخ افتند و ظاهر کتاب محیب  
 که فرموده است و ان منکم الا ذرء و ان است که این هر دو عبور که مستلزم ورود و حضور  
 تادم است عام باشد تمام خلایق راحی الانبیاء و سید الرسل رسلات الله علیه و علیهم جمیع و بعضی  
 ارباب مواجیه گفته اند ما که حکمت در امر او گذرانیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن باشد

خوش

نور

که بعضی عساة است که روزی چند بشومی لعن خود گرفتار باوئیه نارمانده باشند نظاره جمال وی ایشانرا  
 مایه غمزای و غلغله ای ایام فراق گردد و در رویتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت از عموم این آیت  
 مخصوص است همه از نظری بگذرند و وی در حضرت ایستاده باشند و الحق چنین بنزد اگر وی از بالای  
 آتش بگذرد آتش گلستان گردد و آخر آتش به بنده مومن فریاد کند که حذر یا مومن فان تو را اطفالی  
 ای مومن کامل زود از سر من بگذر که نوز ایمان تو زبانه گشت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نور  
 انوار مومنان باشد آتش در رخ در برابر وی کجا ایستد نوز وی که در ناصیه حال خلیل بود چه کار کرد اینجا  
 که خود بیواسطه باشد تا بجا کند و ان شفاعته حیج و در خواستن رسل و انبیاء و اولیا و اخبار و علماء و ملائکه که ایشانرا  
 در بارگاه عزت آبروی و راهن باشند گناه گناه گران را ز پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب  
 شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود فردا ظاهر شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه  
 عزت بوده است روز روزاوست و جاه جاه و الله بحق جاه محمد غفر لنا و تامله عالمیان چون از شدت  
 هول موقف بجان آیند و حیران شوند بطلب شفیع بر آید تا درو ایشانرا در مانی گسترده اول نیز آدم  
 صفی روند و گویند تو آن آدمی که پدر تمام آدمیانی دپروردگار است بدست خود پیدا کرد و دوشبست برین  
 جای داد و مسجود ملائکه گردانید و اسامی تمامه اشیا را در محنت شفاعت کن ما که سخت روزی و پیش  
 ما آمده است آدم صفی گوید که ایشان درین مقام و دم زدن درین حضرت حدین نیست از من منور  
 آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم ز رفیع است این کار مگر از نوح آید پس آدم  
 حواله نوح کند و ایشان نیز نوح بیانید و نوح با برآهیم اندازد و ابراهیم بوسی و موسی بعیسی تامل این  
 رسل اولوا العزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلات خود باشند و یکس از دوشبست این مقام تمام  
 پیش نتوانند نهاد و در حضرت خاتمه محمدیه که سید رسل و شفیع روز محشر و مکرم خطاب لیغفرک الله ما  
 تقدم من ذنبک و ما تاخراست بیانید و عرض حال خود تانید پس می برخیزد و در برابر دوه عزت  
 و جلال درآید و در مقام محمود که در دنیا ش وعده کرده بودند که عسی ان بیغفرک ربک مقام محمود  
 و جزا و را ایشان درین مقام ممکن نباشد با سینه سینه در رود و حکم شود که سران سجده بر درام چیه

خوابی نخواهد و هر چه گونی بگو پس سر از سجده بردارد و زبانی که در آنوقت در موزن دشت پروردگار خود را حمد و ثنا گوید  
 و قسمی از عاصیان را به بخشاید با بسجده رود و قسمی دیگر را شفاعت کند و از سجده ثالث که سر بردارد گناهان  
 تمامه که گناهکاران را به بخشاید پس سجدگیس باقی مانند الا آنکه قرآن تجلوه ندارد بر وی حکم کرده باشند یعنی کافران  
 و مستکران این معصوم حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و از اینجا ظاهر شد که گناهان  
 همه را وی درخواهد و احتیاج به شفاعت دیگر ندارد مگر آنکه گویند که این مخصوص بامتنان وی باشد یا دیگران  
 شفاعت در حضرت وی بود و وی را در حضرت حق تعالی و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی باقی نماند الا کسانی که در ایشان جز لا اله الا الله ذکره نیکی نبود و سر سر  
 معصیت و گناه باشد پس اذن شفاعت ایشان درخواهد از گناه عزت حکم آید ای محمد اینها خاصگان  
 من اند ایشان را من خود با خود شفاعت کنم و از آتش و نزع شان بر آورم و بالجمله روز روز محمد است  
 و جای جای اوست و مقام مقام او و سخن سخن او همان اوست دیگران طفیلی اند و در قرآن مجتنب است  
 میرود و کسوف کُفُطِیْکَ رَبِّکَ فَتَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ تَرَضَّیْ  
 بنده خاص من چندان منت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من تا پنج آرزو در دل تو نشکنی  
 محمد نه کس رضای من طلبند و من رضای تو خواهم گفت من راضی نشوم تا یکبار از دست من نیامیزی  
 و گویند که آیت کریمه لَا تَقْضُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا مخصوص باین است  
 است و با قوم نوح این چنین خطاب رفته که یغفر لکم من ذنوبکم گفت عده نوحیه لفظ من افاده  
 بعفیت کند ای بعض ذنوبکم ایشان را غفر می رود و باید که این لعب ل الله مذنبه و رب  
 عفو را این امید واری و بشارت گناهکاران را پس است چون همان عزیز است طفیلی نیز عزیز  
 خواهد بود و بیست نو مید نباشی گرت آن یار یارند و گرت ام و ز بر اند که قودات نخواهند و تو  
 امت او باش از آن وی شو و خود را بوی بسیار همه اسان است شکل تا آنجا است که این نسبت  
 درست نشده است بعد از وی هیچ شکلی نیست صد هزار گناه و جنب ایمان محمد پر کای  
 نیز خود اگر تو ایمان در دل بنده در آمده است ظلمت معصیت را در دل وی جای نخواهد بود

نم ایان باید خورد و دیگر غم نیست سفیان توری رض دیدند که تمام شب بش در گریه و زاری گذشت گفتند  
چه گری خوش باش که بارگناه برگردنت نیست گفت گناه اگر کوی است نزد حمت پروردگار بپکای  
نیز زد گریه از آن است که ایمان بسلامت بریم یانه بیت ایمان چو ملامت لب گور بریم و  
است برین چستی و چالاکى ما نه سخنی از باب شفاعت مانده است آن را تمام کنیم بدانکه  
شفاعت اموطن متعدد است اول در موقف عصا است برای تخفیف شدت وقوف در آن مقام  
و هیت و دشت و از دوام دوم تیسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در وی که من فوقش  
فی الحساب فقد عذب سیوم و عفو از اجرای حکم و مضایق توفیق عذاب چنانچه اخرج از ما و به  
نار و وکات و دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل ثواب شللاک کاری را پیش پاوشای بیارند  
و در بارگاهش ایستاده کنند پس یکی از سقر بان درگاه بر خیزد و شفاعت کند تا علم شود آن گناه  
کار را نباشند و بر سبند و حساب گیرند باز و شفاعت رود تا از وی حساب بگیرند اگر گیرند با نفا  
گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه بزدان حکم کنند و شفاعت از آن بگذرند  
نفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن و عذاب کردن از بند بر آرند و بعد از بر آوردن منصب  
عطا کنند پس هر گناه کار را در مانده را امیدواری است که شفاعت سید رسل صلی الله علیه و آله  
و سلم با علی مناصب قرب و درجات بهشت بر سر انشاء الله تعالی از اینجا ظاهر شود که چه بگوید

## بیت

لفیض است بهشت ای خدائش بر تو که مستحق گرامت گناه کارانند

و آنحضرت ر صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت بود عام بر جمیع است بلکه جمیع سلفان را  
و خاص چنانچه اهل مدینه و زوار قبر شریف و مکثرین صلوات را بروی صلی الله علیه و آله و سلم  
و حقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارت است از انعکاس اشعه انوار رحمت که برل  
سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه قرب و عزت بتابد بر دلهای که بصفت محاذات  
و متقابل قلب شریف وی موصوف بر مثال انعکاس فروغ آفتاب که بر آب تابد بر دیواری که





چاپ

مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسا و علامت هر یک ثنائی است و خطاب کنند و هما مخلوقان موجودان  
 بهشت و دوزخ آنان موجودند و مخلوق شده اند که روز قیامت شان سپید آید و خلق کنند و فقه آدم  
 و حوا دلیل آنست باقیان و کافینان و لایقین اهل بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان و ایمانی  
 باشند و فانیان و نیشو نیکبار که مرد و زن و ده گویند و دیگر تا ابدیات و قیامت و آنجا موت و رموت است  
 و خلق تا ابد این باشد و کل ما اخبر به النبی صلی الله علیه و سلم من اشرط الساعة و لحوال  
 الاخرة حق خبر یا نیکو بخبر صادق از علامات قیامت داده است مثل برآمدن آفتاب از مغرب که روز بستر  
 درهای توبه است و خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و فتح صور و مثال آن از احوال  
 آخرت از ابتدای قیام قیامت تا دخول جنبت بلکه هر خبری که وی داده و هر شریعتی که وی نهاده است  
 حق است حاصل کلام و قد الک حساب این است و تفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم گردد و  
 الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان ایمان را سه گانه اعتقاد کردن بر سه چیز است و اذعان  
 و قبول رسالت اوست بل و اقرار کردن بزبان و گواهی دادن بدان و حقیقت ایمان همان تصدیق  
 قلبی است و اقرار سانی علامتی است بران تصدیق از برای جزای احکام و ظاهر چیز زبان همان  
 دل است و نیز اگر کسی گنگ باشد یا اگر اه کندش بر کلمه کلمه کفر یا فرصت نیافت تصدیق بدل کرد  
 و جان داد و اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذمب اهل حدیث عبارت از تصدیق و اقرار  
 و عمل است ایشان گویند الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالادکان و بحقیقت  
 اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است  
 ولیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بشاید درختی دان که تنه و بی تصدیق است و اعمال و  
 طاعات که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و گل و میوه و درخت بی شاخ و برگ  
 و میوه درخت است نام درختی از وی بر نیفتد اما درخت بر خوردار که کار آمدنی بود همان است که اینها  
 داشته باشند همچنین ایمان کامل همان است که مقرر بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص و لیکن بحقیقت  
 آن از وی بر نیفتد و دلیل برین سخن بعض قرآن مجید است که می فرماید ان الذین امنوا و

علو الصلوات یعنی آن کسانیکه ایمان آورند و بان هم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام در آن نگر  
 که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال اوست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و قوت را  
 نیز دارد و مفهوم سخن این است که آن دو چیز معیار یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشند پس سخن در آنها هم  
 عرف راست نیاید و قال آن نسبت بخبطا کنند دیگر بدانکه ایمان مجرد علم بصدق معین نیست صلی الله علیه و  
 آله و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق عبارت از اذعان و قبول است که آنرا بفارسی گویند  
 گویند و آن در حقیقت تصدیق و دل است برنگ قبول و تصور او بنور یقین و علم خرد استنی بیش بود تا ما  
 آنرا عرب علی الخصوص چو دنا به بود و صدق پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را  
 دانند که پیش چشم وی زانیده شده است یعنی فون که کمالی فون ابناء هم تا ما بخاطر نسبت پیغمبر  
 آخر الزمان و خصوصیت اوصاف و احوال صورت و سیرت و مولود و منشا و نام و نشان وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها نکر بود و چندین از پیروان از زبان موسی علیه السلام تا قریبت  
 نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده و وطن کردند و پدران مرسلان را وصیت میکرد  
 که اگر شما دریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام مبارک بیاورید و پیغام بیاورید  
 عرض کنید و تحقیق دانایان و سابقان از این علم از پیرو کسی نبود و چون آفتاب نبوت طلوع کرد تفاوت  
 از لیلا و کار شد و بر ده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فرو نشست و بحد عناد و استکبار در راه و کفر  
 و انکار در مانده اند اینجایان گرد و علم و عقل بی عنایت و هدایت ربانی کار گرفته نشد و اثری نیار د  
 و بحد و ایضا و استیغنی الله هم ظلما و علوا این است که گفته شده است فغور بالمدین علم لا یغ  
 و طلب لا یغنی علمی که به حق نمایا نیست است و هو لا یزید و لا ینقص چون ثابت شد که حقیقت  
 ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تدریجی راه نیست پس زیادت و نقصان در ایمان  
 نبود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل  
 ایمان میبود زیادت و نقصان عمل را بر زیادت و نقصان عمل بدان راه میبود و پس فلیس پس این قول  
 که الایمان لا یزید و لا ینقص که از امام عظم ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه منقول است بی کمال

و شبهه است آمد و تحقیق آن اشارت است بحسب مرجع عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذرب ال سنت  
و جماعت است فافهم بالله التوفیق و الا یحْدِیْکُمْ وَاَکْسِلَکُمْ وَاَحْدِیْکُمْ وَاَسْلَمَکُمْ ایست لیکن  
غالب دینیه ایمان بقصدیق قلبی حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد و ظاهر چنانچه آیت کریمه  
قَالَتِ الْاَحْزَامُ اَمَّا الْاَیَةُ نَاطِرُ دَرَانِ است مقصود اینجا این است که هر که مؤمن است مسلم است و هر که مسلم  
مؤمن مغایرتی در میان نیست و لا یَنْبَغِیْ کَاحْدِیْکُمْ کَیْفَیْکُمْ اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی سَلَفِی  
و میان علما افتاده است که انا مؤمن انشاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علما حقیقه ازان  
منع کنند و شافعیه بآنزد دارند و باید که خلا فی در میان نباشد چه اگر در معنی تردد و شک و تصدیق و ایمان مقصود  
گستر و نباشد چه شک و تردد منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر لقب بیدرک و تمین بیدرک  
الهی و فی عجب و تزکیه نفس و بهیام ماقبت یا تردد و حصول ایمان کامل منجی که اول آنک هم المؤمنون حقا  
بدان اشارت می کنند گوید روا باشد و مع ندان گوید بهتر تا صورت شک و توهم و تردد و ایمان  
نبود و بر زبان نرود و لَیْسَ الْاَبَاسُ غَیْرُ مَقْبُولٍ باس در اصل معنی شدت و عذاب آید و مراد و اینجا سکر است  
موت و معائنات احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اینجا آمده است که هر یک  
در وقت موت جای خود را می بیند مؤمن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر درین حالت  
ایمان آورد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که لغیب و باختر یا ربنده و مقصود و تمثال امر مولی  
و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان درین حالت ایمان لغیب نبود و منظر اری بود چنانچه رون  
قیامت تمامه کافران فریاد بر آرند که رَبَّنَا الْبَصُرَ نَاوَسَمِعْنَا فَاَرْجِعْنَا لَعَلَّ صَلَاحًا اِنَّا مُوقِنُونَ خداوند  
گوش ما شنید و آوازشت دیدیم ما بینا شد و یقین داشتیم که آنچه پیشین از تو خیر داده بودی و نه و کتاب تو بدان  
بود حق است ما را بدینا باز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح کنیم و سستی ثواب شویم این ایمان و استمرار  
و اعتراف بحق و در وقت فائده ندر و تمامه الی حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست  
و در حدیث آمده است که ان الله یقبِلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ یُعْرِضْ عَنْ عُرْکَانِ کِتَابِ اِزْهَالِ مَوْتٍ وَ تَمِثِ  
سکرات و رسیدن روح در مخلوق است و در قرآن مجید میفرماید فَکَلِمَکَ لَیْسَ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا اَوَّلَ

یعنی ایمان و نه گم دیدن باس و عذاب آبی نفع نکند و در جای دیگری می باید که و لَئِستَ التَّوْبَةُ  
لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا اخْتَصَمَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ إِنِّي تَابْتُ إِلَهُكَ وَتَابَ إِلَهُكَ وَتَابَ إِلَهُكَ  
باین آیت صحیح و صحیح تر باشد چه احتمال دارد که او برویت باس و آیت سابقه مشاهده علامات  
قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه را تفسیر کرده اند و این آیت  
آخر که ما بر خو اندیم بعبر صحیح ندر می کند ابعدهم بقول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و بر آنچه اولال  
و لغوص ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان  
و مذبح انرا از اشاعره و مزیدیه و فقهای یزیدیه است و نزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است  
و لیکن ایمان باس با اتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع است ایمان فرعون که در وقت  
ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس ارحیات است و وقت منظر است  
نه محل اختیار و همین است مقتدا مایه علماء و مجتهدین و مشایخ و مقتدایان است و لهذا وی در زبان  
شیع همه جا مذموم و مقبوح و ضرب اثل کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر مایه بغض و کفر  
و یقین و جهنم است فلذا هذه الله نکال الاحیة والاولی و جای دیگر می باید تقدم قوم یوم القيمة  
فأورد هم النادم که گفت عرب را بداند لغوه که معنی تقدم توبه آن است که او با قوم خود و آتش رود و وی  
پیشوا و سردار ایشان باشد چنانچه در باب مسأله الفقیس که از مقتدیین شعراء عرب است در حدیث  
واقع شده است تقدم الشعراء الی النادم و جای دیگر می باید و استکبار و هو و جنود و فی الارض و الخیخ  
وظفوا انهم الینا لا یجعلن استکبار کرد او یعنی فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او  
که مال و بارگشت آنها که تبار و البطل شدیدی نمی خواهد بود و چنانچه کافران گمان می برند فلذا ناه و جنوده  
فنبذناهم فی الیم پس قبر و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را و انداختیم شان در دریای نیل فاطف کیف کان  
عاقبة الظالمین پس بدین که عاقبت ظالمان و استکبران و کافران که باصناعت و پیغمبر خدا را کفر کردند  
و بجزای آن در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است و جعلناهم ائمة یدعون الی المناد و کرد و اندیم  
ایشان را یعنی فرعون را و جنود او را امان و پیشوایان اهل و دین که دیگران را با آتش و دین و موت

در بیان این  
که این آیه در  
این باب است

گفتند و یوم القيمة لا یبصر من در روز قیامت یاری نصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول  
و مردود باشند و اتبعناهم فی هذه الدنيا لعنة و یوم القيمة هم من المقبوحین در روز قیامت  
او وجود او از مومنان و مقبوحان اند عالش این است که دیدی و وصف او این که از قرآن شنیدی می آید  
و می سلمان و ظاهر و مظهر از دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکردندی اگر اوصاف دیگر از عمل او  
اسراف و ظلم و استکبار بر احوال ماضی وی که در حیات داشت محل کنند صورتی دارد اما اینجا میگوید  
و یوم القيمة هم من المقبوحین و هر که در سیاق این آیات نظر کند هرگز و اندارد که این بخار و کثرت  
را درین آیت مخصوص بخند او دارد و با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و با جمله هرگز معقول نیستند که وی  
نزد خدا را مسلمان پاک و مؤمن صادق باشد و هیچ جامع او نگویید و بیان حسن خاتمت و خیریت  
عاقبت او کند و خبر نداده که ما را بنده بود که در مدت عمرش کفر و عصیان و زریه و در آخر فضل و رحمت  
و سبکی حال او گردد بلکه همه جاندمت و ملائمت او کند و وی هیچ جا بصفت ایمان و عنوان اسلام  
نمکون نشده الا درین آیت که میفرماید حَتَّىٰ اِذَا اَذْكُرْنَا لَكَ فَاَلَمْ تَكُنْ لَكَ اِلَهًا اِلَّا الَّذِي اَسْتَعِذُّ  
بِهِ بَعْلًا سَوَیْلًا وَ اَنَّا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ سیاق و سباق این آیت نیز مبتال خبر معنی نخواهد بود  
که چگونه است ظاهر ادوی این سخن و آن است که آن ظالم تمام عمر خود کبر و اسراف و عتو و عساو  
کفر و زریه و موسی و هارون علیهما السلام در حق وی و قوم وی و ما بملاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر  
که از حیات مایوس شد و مشاهده عذاب الهی کرد و زبان داد اسلام داد و فرمانان شد که اکنون  
ایمان و اسلام چه فائده دارد که عیان خستیا را از دست رفته و چاره نماند آن همه کفر و فساد و توبه  
رفت امر و توبه را در دنیا نیز فضیلت و سوا کنیم و در تراز قعر دریا بر آیم و تماشاگاه کنیم محل عبرت  
عالیان سازیم تا بداند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با حسد او رسول خدا فضیلت و  
رسوایی است در دنیا و آخرت چنانکه فرمود وَلَقَدْ كَذَّبَ آلُكَ كَذٰلِكَ نَكَاَلُ الْاَحْزَابَ وَ اَلَا حَسْبُ اِيَّاكَ فِی ذٰلِكَ لَعِبَاةً  
لِّمَنْ تَخْشٰی و آنکه امره فرعون گفت قَرۡعۡ مِّنۡ لِّیۡ ذٰلِكَ لَا تَقْتُلُوْهُ اَلَا یُعْزِیۡضُ عَلَیْکُمۡ لَیۡسَ بِکُمْ  
الهی در وی آن بود که موسی علیه السلام باین گمان از دست ظلمت خلاص شود و بملاک نگر و چنانکه

اطفال دیگر را میگردانید این حسیله و فریب بود از آسیر رض و در استخلاص موسی علیه السلام از دست اظالم  
 باطلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفر است یا الهام آبی و عاقبت حال و عاقبت کار انقطاع  
 وی خود است که فرموده ان لا یفرحون لیکون لکم عدا و اوجرتاها هر آن است که او حقیقت  
 عدوت بود که و نفس الامر و عاقبت حال باشد و هیچ پیغمبر یا مسلمان دشمن نبود اگر گویند که مقتدر  
 عداوتی است که در حال حیات و داشت پس گوئیم پس قره عین بودن نیز باین حالت تواند بود و آنچه مفهوم  
 قرآن فیما بین است و الله اعلم باقی و توقع مذمت وی در احادیث و اجماع است اصحابه و تابعین و  
 علمای مجتهدین و شاخ متقدمین و متاخرین کمال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت و احادیث  
 و مقتضای آثار ائمه ائمه ایان و اسلام حسن خاستت بود این همه مشهور و ضرب البش کفر و طغیان انکار  
 روایت است که چون ابوبهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودات فرعون بنده  
 الاله اگر فرعون ظاهر و مظهر از عالم فنی تشبیه ابوبهل لعین که باقطع اهل جهنم است و دست نبود یکرنگ  
 گویند تشبیه باعتبار عتو و استکباری است که در حالت حیات داشت و لیکن گوئیم در زبان شریعت  
 و عرف دین هیچ جایا نه است که یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام با اعتبار حالت سابق که در کفر و  
 عصیان داشت مثل ساند و مشبه بگرداند لان الایمان یجید ما قبله و چندین از رؤسای قریش  
 که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و ایمان رفتند  
 هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشیع ایشان مذکور نشده خصوصاً در قرآن مجید که  
 باین کثرت و اشتها و تعلیظ و تشیع که درباره فرعون واقع شده است و هیچ کس از مشایخ  
 طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نگذوده مگر شیخ محی الدین بن عربی در کتاب فصوص و این قول  
 یا مبنی است بر قبول ایمان باس و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا نفی باس از فرعون یقین  
 است که حالت ادراک عرق حالت باس و طول موت است بخلاف مبادی عرق که آن را ادراک  
 عرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی باس از وی از برای اثبات ایمان  
 فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه او را غایت تشیع و اشد تکفیر کرده اند و فتوحات میگویند

که در پنج رتبه و درجات است بعضیها شدن بعضی و در کلمات او است که برای اهل عقود و متکبران  
 بر حضرت رب اعز است که شد و غلط انواع کفر است آفریده اند مثل منوعون و اشیباه او اما دین  
 کتاب یعنی مقصود بر خلاف آن گفته است میگویند که غیب مقصود بیان محتمل آیت مستلانی  
 است حتی اذا ادركه الفرق قال امت الایة تحقیق مذہب و معتقد ایشان همان است که در  
 فتوحات بیان کردند و الله اعلم بهر تقدیری که مذہب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر را چگونه  
 عقد قلب بان صورت بند و با و بدو مخالفت اجماع تمامه است که دلیل قطعی است از دلائل شرعیة اینجا  
 فصل حیرت غایت کار تغافل و اغراض است و کلفت در توجیه و تطبیق قول ایشان با مقتضای اجماع  
 نه آنکه قول ایشان را مصادوم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند و همین را مذہب گویند  
 و اعتقاد کنند و دیگر همه با و فنار و ندر چنانچه از جمله اهل زمان مشاهده می افتد لغو و بالله من الخلل  
 و الزلل آخر عصمت در غیر نبیا نیست اگر خطای در جهاد و وجه نقصان دارد چندین ایام مذہب  
 که مقتدایان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در جهاد کرده اند اگر در یک سلسله ایشان  
 نیز خطا رود چه شود حجت در آن است که با وجود اتفاق و اجماع است بر خلاف آن حسبیم و یقین  
 بفرموده یکذات چگونه حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سایر است بران  
 ذات وقف است بگو که دلیل بران چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع او اهل از  
 اهل فتوی و جهاد و ایشان این مورد بهتر است و با احتیاط نزدیک تر اگر گویند که ایشان از ارباب  
 کشف و یقین اند و پیروان حقائق و دقائق و معارف و مواهب ایشان نظیر آورده است  
 که با وجود آن خطا در سلسله شرعی امکان ندارد هر چه ایشان دین کتاب گفته اند بی تفاوت  
 و زیادت و نقصان از حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم این نکایت دیگر است  
 انجام نمی توان زد و الله اعلم بحقیقه الحال حقائق و معارف ایشان بحال خود است که اجماع  
 است که در انجام زد و حقائق و احوال و مواهب ایشان بخیر بران وجهی که در سلسله سابقه تقریر کرده شد  
 مسلم است این سلسله فقهی است سخن در وی از راه قیاس و دلیل رود و این قدر معلوم است



که آدمی از سهو و سلیان خالی نیست و غیر انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم بخطا و خلل معصوم نه آخر شیخ و رفقا  
میگویند و تابعان ایشان هر آن را نقل می کنند که در قرآن مجید آیتی در خلوه عذاب واقع شده  
است اگر هست و خلوه نادر است و دخول نادرستلزم عذاب نیست چنانکه خود آن نیز مستلزم حمل و  
این نباشد و حال آنکه چندین جاد در قرآن مجید واقع شده است در سوره مائده سفیر مایه فی العذاب  
هم خال و ن و در سوره فرقان میگویند و تخلیه فیه همانا پس با کنایت در فیه راجع لغذاب است و در  
سوره الم تر تری لاسجد و ذو قوا عذاب اکسله و در سوره زخرف ان المحجرین فی عذاب جهنم خال و  
با وجود آن علم و کمال متبع که ایشان دارند این غیر سهو چه باشد و الله اعلم و باجماع نصیحت آن است  
که در معتقدات و احکام کفر و ایمان از سواد عظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود  
خصوصاً در مادی اتفاق و اجماع و در آداب و احکام تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد ایشان  
باید داشت و توحید و تطبیق کلام ایشان با کلام علماء و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و عبادات  
قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استعدا کامل است و نیت صادق و مجاهد قوی آنچه از احوال  
مواجب و الواز کشف و یقین است خود پر تو خواهد نخت و از تقوه و تکلف و تعلیم درین باب  
ملاحظه باید کرد و حسیا باید نمود و الله الموفق و فقنا الله و ایاکم لما یحب و یرضی شیخ ابن حجر  
مکی هاشمی در کتاب زوایر ذکر کرده است که علمای است و مجتهدین ازین آیت یعنی قول و  
سبحانه تعالی قل یبغضهم ایاهم ملا و اباسنا اجماع کرده اند بر کفر منکرین و بر تقدیر  
تنزل شک نیست و انعقاد اجماع بر آنکه ایمان با الله با عدم ایمان بر رسول وی صحیح و معتبر  
نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون با الله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام بود  
نیافه و درین آیت بدان تعرض نکرده پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافر نه را با  
بگوید شهدان لا اله الا الذی امننت به المسلمون مؤمن نگرد و تا نگویید و ان محمدا رسول الله  
و اگر گویند که سحره فرعون نیز تعرض با ایمان موسی علیه السلام نکرده و با وجود آن ایمان ایشان  
مقبول افتاد و ابش است که ممنوع که سحر تعرض بدان نکرده هرگاه که گفتند آما بر رب العالمین

رب موسی و هارون و ضمن اضافت رب موسی و هارون ایمان نبوی نیز وجود یافت بجلان قول سرعون  
 که گفت الذی انت بنو اسرائیل یا آنکه ایمان سحره ایمان کعبه و معجزات موسی است و ایمان بمعجزه رسول  
 عین ایمان بر رسول است پس ایشان مسریحا ایمان نبوی آورده بجلان فرعون که در کلام وی صلا  
 ایمان نبوی علیه السلام مذکور شده نه بصریح و نه باشارت بلکه ذکر نبی اسرائیل نه موسی با وجود آنکه  
 رسول اوست اشارت شد بآنکه وی هنوز نبوی کافر است و اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده  
 اند که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد جوایش آنکه  
 بر تقدیر تیسیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل جهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و  
 مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر او وارد نشود و بر قول ما بالعقاد اجماع است بر کفر فرعون  
 مگر کند زیر اگر میگوئیم که حکم بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت  
 عدم اعتبار ایمان اوست بالله تعالی جهت عدم ایمان وی بر رسول وی موسی و اگر گویند که این بی  
 بصحت ایمان منطری قائل شده و بایمان سرعون رفته است جوایش آنکه این سخن از ابن محی الخضر  
 مسلم و قرینیت و صحت از خطا مخصوص بانیاست و آیت قرآن و حدیث صحیح هیچ اند و برطلان  
 ایمان باس و بجلان وجود آیت و حدیث انفعالات بتناویل کسی نتواند کرد و تفسیر امیر اصحاب و تابعین و مجتهدین  
 که بعد از ایشان اند بملفوظ حدیث و اجماع کفایت میکنند و مقصود ما چون ثابت و واضح گشت که ایمان  
 باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست با وجود آنکه اگر تیسیم کنیم که ایمان باس  
 صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او نبوی و هارون علیهما السلام  
 و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب نزو بر باختصار و تلخیص و الحمد للعلم و هو الهادی بالظنون  
 و السیر و الصلوة و السلام علی السید الصادق المصدوق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و اللکلی  
 لا تخرج العبد المؤمن من الايمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جو اسح  
 داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان بی عمل باشد  
 ولیکن بصفت نقصان و نقصان شی را از حقیقتش خارج نگردد بلکه از کمالاتش برآرد پس بر کتاب

گناه کبیره بنده مؤمن را از ایمان کامل برآرد و از اصل ایمان گناهکاری و بدکرداری بنده را کافر گرداند بلکه فاسق  
و ماضی سازد پس مؤمن دو قسم بود مطیع و فرمان بردار و آن مؤمن کامل بود و ماضی و بدکردار و آن مؤمن  
نامقص باشد و اطلاق اسم مؤمن و ورور خطاب لمائی و اسبیری احکام مسلمانان بر فاسق نمائی  
در کتاب و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول عنوان الله علیهم اجمعین بر حسب اثر فاسقان و گناهکاران  
نار میس کردند و در مقابل مسلمانان دشمنان نمی نمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند  
پس معلوم شد که فاسقان و گناهکاران جناح از دایره اسلام نمیتهند و گناه دو قسم است کبیره و  
صغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعیدی وارد  
چنانچه خون ناحق کردن و زنا کردن و لو املت کردن و زن پارسا را که در جاله مقدم می درآمده باشد  
و شام بزنا کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشند که بجنگ و شمشیر کردن  
و مال متیسیم ناحق خوردن و پشرو را مسلمانان را ناحق بختابیدن و در جسم که اغنچه  
از کتاب آن دامن مکان شریف منع آمده است از کتاب کردن و زنا خوردن و دزدی کردن و تخم  
و هر چه مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بخورج دادن و بی عذر گواهی پوشیدن  
در روزه ماه رمضان بی عذر شعی خوردن و نماز ناگاه ادا کردن و نماز بی وقت کردن و زکوٰه مال ندان  
و بگونه دروغ خوردن و قطع جسم کردن و دزدی و وزن خیانت کردن و با مسلمانان بناحق محاربه  
کردن و سب همایه کردن و آتش گرفتن و سبایت نزد سلطان کردن و آمر معروف و نهی منکر نکر  
قدرت بران ترک دادن و قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن و جان داری را با آتش سوختن و زن لرعی فرمانی  
مرد کردن و مرد را بر زن تسلیم کردن و میان مرد و زن جنگ و جدائی انگشتن و آمل علم و جمله قرآن را نمان  
کردن و از مغفرت خدا نا امید بودن و از عذاب او ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی  
از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علما زیاده بران نیز کرده اند و ضابطه آن  
است که هر چه در شرح بران وعیدی وارد شده و به یقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره  
آنکه نه این چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب از آن دشوار است و نه بسبب

بر جناح فاسقان و گناهکاران

بیان گناه صغیره و کبیره و تفصیل آن

ضابطه برای بدایت کبیره

مختار و مقتوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و هر بار بر صغیره کبیره دیگر است و مترکب  
گناه کبیره هر چند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مؤمن است و از طرف  
اسلام خارج نه و نواح ترک کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذنب بوضوح پیوست  
و نزد معتزله فاسق نه مؤمن است و نه کافر و این اول سلسله است که در دین مسلمانان جبر خلاف اجتماع  
مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که رخنه و بنای مسلمانان انداختند و بر متابعت  
عقل و هوا رفتند و لغو هر مضمون را تغیر و تاویل کردند و ندانند علم الله و این مذنبی باطل و لایحیث نیست  
است حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده و هو الذی خلقکم  
ثم کافر و متکبر و من قسمی دیگر نیست و تحقیق ایشان قدر تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
انسانند که در جنب توت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند چنانکه جنات با کفر خود  
نکستنیات بر ایمان نیز غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را که آنکه بطریق استحصال و استحقاق  
بود یعنی حریم را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق ولیکن اگر  
حسبم را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند ولیکن بکلی شریعت و غلبه شهوت بغیر و کافر و ذریه را این  
منافات ندارد و بالتصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده  
ولیکن جراح و اعضای او بفرمان دل نمیروند خصوصاً وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و سبب  
معفرت و عزم توبه و با وجود این ضرر و بناید بود که شوی گناه صفائی قلبی تا نزدیکی ایمان را چنان  
بر که نام و نشان از آن نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیکر رجا کفر نزدیک سازد  
و اگر عادت شود و دوام پذیرد و شکل که در ورطه کفر تنگستند و خبر است که چون گناه از بنده صاور گردد  
سیاه بر دل وی نشیند و اگر توبه نکند بحال اصلی باز آید والا آن سیاهی شیوع پذیرد  
و صفحہ دل را تمام در گیرد و اگر همچنین غلظت معاصی تراکم و متواتر گردد و خطیایات و سیئات لحاظ  
کند و سیاهی سوبیدی دل در رود دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جایی نماند و ختم و طبع  
و رین که گویند باین است کلا بل ان علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم اشارت بدان

شوی گناه صفائی قلبی تا نزدیکی ایمان را چنان

است پس معصیت اگر چه مؤمن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر کفر گشته حاصل  
سلامت در وقوف بر حضرت وری است و آن بیش از سه چیز نیست لقمه که سبع جمع کند و نترسد که تشرعوت  
شود و مکانی که از سر ما و گراما بوی پناه گیرد و تجا و از حد ضرورت بتوسع در مباهات گشته و توسع در مباهات  
بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات باز کتب محرمات رساند اینجا سر حد اسلام تمام شد  
از ان طرف دیگر و اگر است لغو ذبائند من ذلک و بالجملة له ترقی و تنزل بجنب کمال و نقصان  
باین طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و ثبات ضرورت مسباح  
و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و جفا است و الله الهادی و اهل الکتاب  
من اللی منین لا یخلدون فی الذلاد و ان صافقین غیر تقی چون بنده بارتکاب کبیره کافر گردد و آیات  
و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش و نزع مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گناهکار  
و مرتکبان کبار همیشه در نزع نباشند اگر چه بی توبه از عالم روزه نیست گناه که قادر حکیم جل شانه خواهر  
ایشان را در نزع بدر و پاک گرداند باز نشان بهشت در آرد و تا ابد الا با د از اینجا بیرون نیایند و امام  
حکیم تر ندی در نوادر الاصول در حدیثی که از ابوهریره آورده است گفته است بعضی از عصاة  
در نزع ساعتی بیش نباشد بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر و درایت ترین مدت که است  
عصاة در آن مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است لغو ذبائند من ذلک و این ابی حاتم و ابن ابی  
مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند و الله لا یعفان شیئاً و لا یغفر ما دون ذلک من  
یشک الحق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک را یعنی کفر را هرگز بخشد باقی در شیت اوست  
از صغائر و کبائر با توبه ولی توبه هر که را خواست بخشد و هر که را نخواهد بگیرد لیعلل الله ما یشاء و یحکم ما یرید  
پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مؤمن و کافر و مؤمن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی  
نیمه دو قسم بود تا لب و غیر تا لب کافر مقلد است و در ناراجع او مطیع و تا لب مقلد نه در حجت بالانفاق  
و عاصی غیر تا لب و در شیت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند و به نزع فرستد باز  
استرجح کند و بهشتش در آرد و اگر خواهد عفویش کند بشفاعت یا بی شفاعت و بی سابقه عذابش بیشتر

مؤمن تا بهشت نرسد کافر است

بعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناهیگان بسیار است کی بریت  
آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک بآن حدیث است که الدنقالی بنده را در حضرتش استاده  
کند و او را بر نامه اعمالش واقف گردانید پس به بنده که در آن جزئیات چیز می نیست و بر شیت نامه  
که بجانب خلایق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش  
از نظر غیاب مستور مانده پس بفرمایند وی سبحانه تعالی ای بنده مومن در دنیا گناهای تو را پوشیدیم  
و امر و زامر زبیریم و دیگر بهشت رو که تا به جای تو آن است و این همه حکم است تعالی عقل را و بخا  
منظی نیست که گوید که چه اگر نبخش و چرا کی را بخش و دیگری را بگیرد و یغفر الله ما یشاء و نیکی که مایه  
پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در روعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این مفضل کرم  
اوست عادت کریمان این است اگر روعده انعام و احسان کند البته وفا کند که الکریم و اذا وعد وفا  
و اگر بقرع و عذاب نبرسانند بوجو دنیا رند بعضی برین اند که خلاف در روعده و وعید او قطعاً نرود و الا  
که بجناب او لازم آید تعالی عن ذلک جوالبش آن است که بقرئیه اقتضای کرم در اخبار و وعید شیط  
مشیت مقدر بود اگر چه تصریح بدان نکرده باشد و خبر و وعده ختم مقتضیا باشد و آیات و احادیث  
که در اینجا تصریح بشیئت وقوع یافته است نیز قرئیه آن تواند بود یا خود مردان اخبار و وعید استحقاق  
عذاب است نه وقوع بالفعل یا مردمان انشای وعید است نه تحقیقت اخبار پس که بکذب و تبدیل  
لازم نیاید فافهم والله الموفق و هو اعلم و میجوذ العقاب علی الصغیره چون ماورای کفر از گناهان در شیت  
پرو و در گناهان و صغیره نیز گناه است مواخذة و عقاب بر آن نیز جاری باشد و الله تعالی ادرسل  
من البشیر الی البشیر مبشرین و منذرین الناس ما یحتاجون الیه من امر الدنیا و الدین و آخر  
تعالی هیچ چیز واجب نباشد بمعنی آنکه در فعلی از افعال لمجا و مضطر گردد زیرا که وی تعالی فاعل  
مختار است هر چه کند با رت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن  
بر وی زیرا که عقل محکوم است نه محاکم الا آنکه وی تعالی بفضل و کرم و ارفقت و رحمت خود چه  
چند را که سبب تقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق و ان

بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه وجوب است بلکه اجزای سنت و عادت است که بفضل عظیم خودی گسترده و چون عامه خلق را استقامت و وقایف استقامت استخاضه از جناب قدس بواسطه حقوق و انضال ملکوت اعلیٰ نبوده بعضی از آدمیان را برگزیده و علم ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدأ و معاد ایشان در آن باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت شان کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل ایشان بیاموزند و نیز وی تعالیٰ بهیشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکی که کاران ساخت و دوزخ را محل بدکاران و مفت کارها که به بهشت رساند و از دوزخ باز دارد و بجهنم عقل ممکن نبود پس انبیاء را برانگیخت تا آن کارها را احسن خلق تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرمود و لا یکن للناس حجة بعد الوسل و قوله تعالیٰ و ما ادرسلناک الا حجة للعالمین و تحقیق مواد و اصول جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات علمی و علمی بر ساطت حضرات انبیا مخلق رسیده است مبدأ و منبع علم عزیزی آسانی نیست و مانند علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از آنجا نمایند و از آن سرچشمه آب خورند و قوه که اقیاس و جهت و ریاضات و مجاهدات چیزی جز بذران بنفیر اند و آن را شرح و تفسیر کنند و تفریر و تخریر نمایند سبب مخالفت و مباینت بعضی علوم بشر را آن تواند بود که چون سنت الهی حکمت بالغه وی بر نسخ شراعی و تبدیل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق مانند و بره متابعیت پیغمبر لاحق نه رفتند و فرقه دیگر به تحریف و تصحیف چیزها بران افزودند تغییرات دادند و جامعه دیگر تیرا شدند که بحکم عقل بود الفضول و اوها م و خیالات باطله جمله از نهیانات و ابطال بزی که آورده البواب قبل و قال یا کزیده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بجهنم ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی تعلم و تلقی از مشایخ و اساتذ که نقل علوم و روایه اخبار انبیا اند ایجاد علوم کرده اند و رعایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی فهم و استنباط است چنانچه در حد آمده است انما العلم بالتعلم و العلم بالتعلم اشارت می آید که طریق اکتساب علم و عمل و خلق و تعلم و تعلم و خلق است و اید هم الله بالمعجزات الباهرة و الايات الساطعة المفيدة للیقین چون هر دعوی را

برهانی بایه و هر مدعی را دلیلی انبیا صلوات الله علیهم جمعین که دعوی رسالت و صفات می کنند میان  
 پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عاداتی  
 که بر دست مدعی نبوت بر فوق و دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از ایشان مثل آن عجز آید خارق  
 عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را با سبب و اسبته ساخته است و سنت الهی بر آن رفت که  
 آن امر را بی آن سبب ایجاب کند این معنی عادت است و گاهی بقدرت خود خرق این عادت  
 کند و آن را بی سبب بر دست رسول خود پیدا آورد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است  
 نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نیاست و دلالت معجزه بر صدق نبی  
 یقینی است و نزد مشایخ معجزه بی اختیار عالم البصیق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بجایه  
 گردد و مجال انکار بر وی تنگ آید این خاصیت نفس است و حیثیت اوست و چون دعوی ملین بود  
 برهان نیز بر اندازد و آیه چهره معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پایی ثبات بجای خود  
 نماند و عثمان استیلا را ز دست رود و بخلاف دلائل عقلیه لفظیه که گاهی چند است که در رشته خیال و با  
 هو افتاده و البته الزام قسم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را  
 بر نه بند و چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او حسنه  
 بعثت عناد و نایقه اشقاوت ازل نباشد و اول الانبیاء آدم علیه السلام و اخوه محمد صلی الله  
 علیه و سلم اول پیغمبران آدم است علیه الصلوٰه و السلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم بقول تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین چون مقصود از بعثت آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم کمال دین و تمیم مکارم انفاق بود و بعد از حصول این مقصود بر وجه تمام و کمال  
 بعد از وی استیلاج بر پیغمبر دیگر نباشد و وجود علما و ثغافای او که حاملان و محافظان ملت او میسر  
 گفتار است بود و الا و لای ان لایعین علیهم باید که در تسمیه انبیا صلوات الله علیهم اقتضا بر عدد  
 معین نماند اگر چه در بعض اصا دین و قوی یافته که تمامه انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند زیرا که  
 و قرآن مجید میفرماید مِنْهُمْ مَن قَضَىٰ خَدَّكَ عَلَيْهِمْ وَ مِنْهُمْ مَن لَّعِنَ لَّعْنُكَ عَلَيْهِمْ مَن قَضَىٰ خَدَّكَ عَلَيْهِمْ مَن لَّعِنَ لَّعْنُكَ عَلَيْهِمْ مَن قَضَىٰ خَدَّكَ عَلَيْهِمْ



بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و توانی که این خبر در یک وقتی باشد  
بعد از آن گفته باشد اگر چه بعضی کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است و السلام  
و دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنست که پادشاهی  
مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول است از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز پنجین است  
و بعضی او را از ملایکه دارند این سخن در نهایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور آن است  
که نام وی اسکندر است و عبدالله و مرزبان و مرزنی و همرس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن  
فقیوس رومی است و صاحب خضر است که طلب چشمه تجیات کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگر است  
که صاحب اسطوخار و اولادیونان بن یافت بن فوح است که از قبل و الله علم و ذوالقرنین بقول  
اکثر و زمان ابراهیم خلیل بعد بود و بقولی بعد از موسی عم و بقولی ابن عباس رضی الله عنه از ائمه علمای حدیث  
و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند  
دو مسلمان یکی سلیمان و دیگری ذوالقرنین و دو کافر نمرود و نخبث نفر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد باقر  
خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر بن ذوالقرنین اقوال است قول دوم بن مبنه  
آن است که وی مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا  
روم و ترک و قول حسن بصری آن است که وی دو کیسویس گشت از آن جهت او را ذوالقرنین می گفتند  
و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقولی وی دو قرن پادشاهی کرد و در وی از  
امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه آن است که در چهار بر دو جانب سر وی زخم رسیده از انشز و  
القرنین گفته اند از این کوته که از اصحاب علی مرتضی بود پرسیدند که ذوالقرنین چیست بود گفت لامردی  
صالح بود که بر جانب راست سر وی در طاعت خدا زخمی رسیده و بر دوقی او را باز زنده گردانید  
پس بجانب چپ وی زخمی رسیده و بر باز زنده شد از آن باز نام او ذوالقرنین می گفتند و بعضی  
گویند که وی در خواب دید که بافتاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم  
خود باز گفت ناست ذوالقرنین کردند و الله علم و در نبوت لقمان که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام

و  
تکلیف  
ببین  
نفرین

شاهان تحت التاج

و  
تکلیف  
ببین  
نفرین

و بقولی ابن خالادوی بود نیز اخلاص است صحیح آن است که وحی سکیم و ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده اند که وی هزار پیغمبر را حضرت کرده و قلعه نموده بود و از ابن عباس منقول است که لقمان نبی نبود و ملک نبود بنده بسیاری بود که گوشت میخوردند حق تعالی او را برگزیده حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود فرمود که در و ما خضر علیه السلام اصبح آن است که دی نبی است عمر و محبوب از البهار و تار و زینت باقی است از جهت شرب آب حیات را و بعضی بر آنند که وی ولی است و اما قول بآنکه وی ملک است باطل است و وی لقبول جا سپر ایل علم و صلح زنده است و وی نمیرد تا قرآن برداشته نشود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته خنی آن است که وی نبی است و سخاو و نیز موافق آن گفت و متطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بیخ خاک و کسر خضاد و کسر خا و سکون خضاد نام اول بیان بن ملک آن است و بعضی گویند که وی سپر فرعون است و این قول بنایت غریب است و نادر و بعضی گویند که ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که سپر صلیب آدم علیه السلام است و الله اعلم و باجماع ائمه مشایخ بنصوفیه و لقبول جماعیه علم خضر در حیات است و جماعه ائمه محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و ابن جوزی الحار حیات او می کنند حتی و تمسک منکران بآن حدیث است که آن حضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جاندار می که بروی زمین است بعد از صد سال باقی نماند و این را تا و یلیات است و ملاقات او مراد و الیاء الله را بشهرت رسیده است و وی آنحضرت را ملاقات کرده و بتعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و قول آنحضرت لو کان الخضر حیاً لوالدی بیش از ملاقات بود و بنای این ملازمت بر عرف و عادت است و وی نقل احادیث از آن حضرت کرده است که بعضی مشایخ آن را از وی شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و سارا و ماجره و اوام و موسی و نام او یوحنا بنده است و یسین السلام نیز قولی آمده است و صحیح آن است که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن مجید میفرماید و ما ادسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم اگر چه نسبت وحی یا ذکر بانبیا باین نسبی مذکور است و واقع شده باشد اما از آنجا جزم نبوت نتوان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه مفرجه است و اوحی ذلک الى الخضر و ذکر بانبیا از جهت تشریف و اکرام است و الله اعلم

فخر خضر علیہ السلام

و کلمه کافی ابلغین عن الله صادقین معصومین غیر عزولین انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم هر چه  
گویند راست گویند و هر چیز که دهند از جانب خدا دهند و هر امر و نهی که کنند بفرمان وی نقای گسند و از  
گناهان معصوم باشند چنانچه مخرج دعوی رسالت ثابت شد لابد هر چه رسول گوید از منزل گوید یا علی  
الوصول اکمال البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود بیغیرانی حق کنند معصیت و زندقه  
مردم نفرت گیرند و امر نصیحت و ارشاد و نصیحت نیاید و عصمت ایشان از دروغ و از کبار مطلق است لعین علی  
و سب و او از صفای روح او نیز بعضی صد و یکصد و سی و هفت اجازت باشد که آنچه موجب نفرت و دل خیرت باشد  
مثل شتر لقمه و لطیف جبه و فتار زرد و جهور ال سنت آن است که ایشان معصوم اند از کبار بعد از سب و  
و این البیق است اغبطت مضرب و علوم مرتب ایشان صلوات الله علیهم جمیع کند و ذکر بعضی فقهاء المحدثین  
ابن المدینه فی شرح القصیده الامالی و ما وقع سب و لیان بر ایشان در آنچه متعلق بر رسالت و ابلاغ حکام  
است جایز نیست و در غیر این سب و در فعال جایز است چنانچه در باب سجود سب و معلوم شده است و آنچه  
از خطا و زلات از حضرت انبیاء منقول است بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی که صحیح است آنرا محال تاویلات  
است که در کتب مذکور است و ظاهر آن را معتقد نباید بود و انبیاء مغفول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حقا  
بفضل کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگردد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود  
انبیاء موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار پیشیده اند بعد از ان ارواح را  
با بدان ایشان اعادت کنند و تصیفات حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از حیات شهادت  
که آن معنوی است و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمت در دنیا  
ایمن نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته اند مؤمن اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در مقام  
و استمداد و قبور فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور و غیر انبیاء علیهم السلام از برای عبرت  
و اعتبار و تذکر موت بود و از برای الصیال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه فعل آنحضرت  
در زیارت بقیع بصیحت رسیده است و شیخ صوفیه قدس الله سره را هم گویند که تصرف بعضی اولیا در  
عالم بر سرخ و اتم باقی است و توسل و استمداد با ارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجت الاسلام

صدور کلام از انبیاء جایز نیست

در استمداد و از قبور

محمد غزالی بگوید که هر که در حیات وی بوی توسل و تبرک جویند بعد از توش تیر توان جست و این سخن موافق  
 دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدالات الحاد ویت و اجماع ملایمات است و متصرف در حیات و بعد از  
 مات روح است نه بدن و متصرف تحقیق حق تعالی است و ولایت عبادت از غفای الله و بقا بدست و اینست  
 بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابل روح را بر ابرو از مزو موجب الکاس است اما  
 انوار و اسرار شود و در رنگ مقابل مراتب برات و اولیا را بدان مکتب مثالی نیز بود که بدان ظهور نمایند  
 و آمد و در شایطانان کنند و منکران را دلیل و برهان برانکار آن نیست کی از شایع گفته است که چهار کس از  
 اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بشیر از آن جمله شیخ معروف  
 کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا نیز شمرده و شرح این سخن لسطی طلبه اگر خدا خواهد  
 در رساله دیگر تفصیل ذکر آن تقریباً فتمه از آن در کتاب خدایا قلوب لی دیار المحبوب که بیان  
 احوال مذنبه منوره میکند نیز مذکور شده است و الله اعلم و افضل لا بدیاء محمد صلی الله علیه و  
 الله و سلم نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات سالحه اوست که بتواتر منقول شده و هر چه چیزی را  
 معجزه مخصوص بود از یک خبیس یا دخیس و آن حضرت را معجزات از هر خبیس بود و دوسر او آن بود  
 و از نیایا هر شود که او را در جمیع اجزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که  
 در ذات مقدسه بنیای سابق موع بود در ذات شریف او باز یافتها موجود بود و آنچه خوان همه دارند  
 توتهاداری و چنانچه فرمود انا سید ولد آدم و لا خیر ولد آدم و نبی آدم در عرف معنی لوح انسان آید  
 تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم و من در تحت لولای و مقصود ظاهر تر و صریح تر است  
 فضیلت بعد از آن حضرت برابریم غلیل ادر است و بعد از وی موسی و عیسی و نوح است و این پنج تن اولو الغریم  
 اند که برگزین و فاضلترین رسل اند و صبر محابه ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات و  
 صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که در صفات الهی و کلام قدیم است عز و ملا باقی است بر مرد و هو  
 و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده اند و گذشته لافضل متواتر که در حکم مشاهده است از انما باقی است  
 و اوضح بر این و مینات بر صدق آنحضرت و قرانیت قرآن این آیت است که بر ملا بر روی تمامه صفی

تفاوت آنرا از این است

و بلغای قریش که افصح فصحای عرب و الاخصاص دین و اشد علای سید السلین بودند برخواهند خواند و ان کنتم فی  
 ربیب مما نزلنا علی عبدنا فاذا قالوا لبعضنا من مثلک لظاهر ارضی لفظ و کلام ایشان بود و بانگ دعوی ایشان  
 و رفصاحت و بلاغت فبلک بر میرفت و لهذا منجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جنس آن شد چه که اکثر  
 معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب  
 در زمان عیسی علیهما السلام و بر و جدان عیب و اثبات نقصان و اتیان معارضه غایت حرص و نهایت  
 تمنا لک داشتند چنانکه یکی از ایشان سوره یا ایمنی مثل آن نیاورد و کار از پیش نبرد ادا دل بحث خود همین بود  
 و احتیاج بخنک جلد و محابه و قتال نبود قدرت نکرد که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان  
 زده خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود و هیچ کس از قدرت نشد که کلمه چند بر هم تو است لبست و کلامی مثل  
 قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین نمی گذرد نقل است که چون سوره افترا باسم ربک که اول آیات  
 قرآنی است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصحای عرب که در باب سخن نقشب و تفاخر داشتند  
 آن را نیز بر در کعبه میاویختند دیگر هر که نظر بروی می افتاد و در مناسبت کلام و طریق سخن می نگریست چنان  
 میگشت و اعجاز میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی ماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است  
 قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت با هر الهی صرف  
 هست ایشان از معارضه آن میکرد و دهر می برد بان ایشان نهاد و نگذاشت که گران گیرند و از او ای  
 دهم زنند اصل مقصود بان قدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معاضت نیز  
 اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی کرد و سخن توهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند  
 بچه دلیل است که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که پیش کس از ماسوی الله قدرت  
 بر اتیان مثل قرآن نیست الا آن چه شد مگر اعلامی دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود  
 بیانگ بلند میگوید بشنوید قل لمن اجتمعت الالاس و الجن علیان یا قوا مثل هذا القرآن لا یاتون بمثله  
 و لو کان بعضهم لبعض ظمیرا و دیگر سخن چیست و اگر بتتبع سیر و صفات سینه و شمال مرضیه و اخلاق عظیمه و  
 صلی الله علیه و سلم مکتبند بر یقین معلوم شود که وجود تشریف وی از سر تا پا آیت اعجاز و حسن ناز است صلی الله

علیه وآل سلم قطعه هر جلوه جمال تر از دیگری است و  
اعجاز حسن السخن نیست استیلاج

هر نغمه لکال تر از ساز دیگری است  
هر غزله ز چشم تو اعم از دیگر است

وهو مبعوث الی کل من الخلق اجمعین وی صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث است به کافه جن و انس و لهذا  
او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود  
باز رفتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علماء عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت  
است صلی الله علیه وآله وسلم شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امر باطنیه و تکلیف  
بناشد مگر لسمع از پیغمبر یا از صادقی که از وی روایت کند با اتفاق بر آنکه از جن جن پیغمبری مبعوث نشده  
و در قرآن مجید نقل از جن میکنند که می گفتند اناس معنا کتابا انزل من بعد موسی ید الی الحق و الی صراط  
مستقیم ظاهر این آیت کریمه آن است که ایشان مؤمن بشریعت موسی و متمدنی بهدایت وی بودند پس آنچه  
مخصوص آنحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهه نموده چنانکه آنحضرت را  
صلی الله علیه وآله وسلم بلکه ایشان بسامع کتاب بعد و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل میکردند باشند قال السیوطی  
هذه لما ذهب الیه الفضاک وهو الظاهر انتهى و بقول شاذ از بعضی علماء ثبت و رسالت آنحضرت  
ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است تمامه اجزای عالم و جمیع قسم موجودات از جمله  
و نباتات و حیوانات و مرئی و مکمل ذرایه موجودات و سایر مکونات است و هلهلما اجبار و سجد و اشجار  
بر وی و شهادت حیوانات بر سالتش چیست غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و عصیت  
از ایشان سر بر زنند و از بواقی اقسام جز ایمان و اطاعت نیاید چنانکه از ملائکه و دالات نص قرآن و موا  
از سنانا که لا حجة للعالمین نریم بران است چه یا فون درین صیغه بر حقیقتش نیست چنانکه در رب  
العالمین و مع لهج فی الیقظة یقضه الی السماء فتحه الی ما شاء الله تعالی حق امتحان ایمان و یقین  
قضیه معراج است که در ساعت الطیف در بیداری بحسب شرفی تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای عرش تا احدی  
بآن کجایات و خصوصیات مذکوره در احادیث صحیح و اقع شده و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم اله  
و روحانیات شود که از مضیق حجت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنرا بیان

کرده اند و ایمان آن است که بجز دشمنیدن و تخریب نکردن توختن بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلبان  
 بدان راه نیابد و اگر بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی بخشند آن خود یابی دیگر است او را  
 خاصگان درگاه از اهل معرفت و تخریدان از جلیاب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرست  
 لغتور و کلفت نامل است اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توانان است ابو بکر را رضی الله عنه  
 صدیق از ان روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بی توقف و تامل رایان آورد و چندان از مسلمانان  
 درین واقعه و شکفتاد و بر راه از اندافتند و ایمان آوردن وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه و طلب  
 دلیل تیر ازین باب بود اگر چه انوار معجزات و آیات ساطع بود وی بطلب پیش نیامد و توقیفی ننمود چون آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم از معراج باز آید از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند بعضی صحاب جواب بکشف  
 حقیقت داد و بادیگان سخن در پرده مجاز گفتند با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد ازینجا معلوم  
 میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت کشف اسرار نیست سخن کی است ولیکن تفاوت در لفظ و عبارت است  
 و حق آن است که وی صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار خود را چشمه مرید و محبوب صحابه برین اند و الایدین بدید و دل  
 در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است و العلم  
 و اتمه خیر اعم است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بهترین است چنانکه وی مته و جته و جته  
 است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و قرآن مجید میفرماید که تم خیر امة اخرجت للناس و  
 آمده است که ت عمر و لقای شما نسبت بزمان بقا و اعمار امة سالفه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و با وجود آن تو  
 تان بیشتر از ایشان دهند و قصه حال شما نسبت بایم و دلفضاری علم آن وارد کردی سه کس جبر گرفت یکی را  
 بر عملی که از صبح تا نصف نماز کند قیامی تعیین کرد و دیگر را از نصف نماز تا وقت عصر تیر قیامی قرار داد و دیگر  
 را از وقت عصر تا مغرب و قیامی کرد چون شام درآمد و وقت هجرت دادن شد آن دو طاعت اول یکجا  
 یکجا قیامی داد و باین دیگر و قیامی اطلب آن دو گروه منسوب آمدند و نزاع کردند که آخرین تفاوت  
 چیست تا آنکه عمل با بیشتر اجماع اکثر شد گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل من  
 است هر که را خواهم بدادم اول را اشارت بحال یهود است و ثانی به نصاری و ثالث باین است و محرمه منفوره

و در فضائل و کثرت ثواب این است متقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و تحقیق آنچنان علوم و معارف و حقائق و وقایق و عجایب و غرائب که از افراد این است لفظ آورده است این پنج امتی لفظ آورده و ندانم هر و شریعت اکل الشرایع و دیندنا سنخه که دینان شریعت محمدی کامل تر و جامع تر شریعت های ماضیه است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است و چون وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و آخر رسل بود و لاجرم بعد از او دینی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود و بعثت لا تنتم مکارم الاخلاق اشارت بدان است شریعت موسی علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل نفس و تحريم طبیبات و منع غنائیم و تعجیل عقوبات ناظر بر آن است و موسی علیه السلام نیز عظمت و مهیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بر مرتبه بود که بحکیمین اسباب نظر بطاعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام بنا بر مظهر لطف و مرفق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وی و باری و قتالی نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود و کلامی از بحیل نقل کرده اند که ترجمایش این است که هر که بر یک خساره تو پیاپی زنده شود خساره دیگر پیش وی نه و هر که بگوشت جامه تو دست زنده شود رومی خود را بوی خوش و هر که با تو یک میل تخیر تو کند تا دو میل با وی برود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از هر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی علیه السلام داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت عیسی فرموده است انما الفضول القول فرمودن همیشه در خنده باشم و در عین خنده کمال جامعیت این است

### بیت

مجنده مکین دل بر می و جان بخشی | تبارک الله هیچ خنده و چه لبست

قوله تعالی و یجزل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث نیز اشارت بعد از آنست و توسط شریعت اوست و تحقیق حال بعد از متعیر و شتمال و معرفت احوال آنحضرت و وضع شرائع و احکام وی صلی الله علیه و آله و سلم نگشت گردد و بالله التوفیق و اصحابه خیار الامه و اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین قائلتر و مهتر و بهتر از باقی است اند که ایشان را پروردگار تعالی برای محبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده و اختیار نمود و تقویت این دین تویم و اقامت این ملت عظمی با ایشان کرد قال الله تعالی و کانوا



احق بها و اهلها و كان الله بكل شئ عليم چندین اخبار آثار و در مبحث فضل ایشان واقع شده است  
 که بنظر و راجب بنرم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر هست فرموده است که اگر کسی از شما مقدر  
 جبل حسد ظلم در راه خدا اتفاق کند یا نیم پیمان جوگی که از ایشان کند یا بری نکند و حدیث خیر القرون  
 قوی نیز از دلائل این معاست و غیر آن دلائل بسیار است و خود که دلیل واضح تر ازین که بیواسطه جمال مصطفی  
 راضی الله علیه و آله و سلم دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بی واسطه با وی  
 بنی الهی فخری گشته و در حال و جان در راه وی نموده و محابی نمونی بود که آنحضرت را در ایمان دیده و از دنیا  
 با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شمر را کرده اند که مصاحبت و محاسبت وی آنحضرت  
 ممتد بود و در چهار و غزوات در خدمت وی حاضر شده و قل آن شش ماه داشته اند چنان را که کنیز دیده و  
 یک ساعت در مجلس نشسته و در عرف مصاحب گویند و گویند خیریت و افضلیت که مذکور شد مخصوص  
 باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار نیز در جمیع آن است که این افضلیت آن را که یک نظر  
 بر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم انداخته نیز شامل است و تحقیق یک نظر بجمال وی دیدن و بیک  
 ساعت در مجلس و نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بخوات و از  
 بعینات نه نماید و کشاید که افی قوت اقلوب و در افضلیت صحاب نسبت بجمع است کسی که سخن کرده  
 ابو عمرو بن عبد البر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی  
 بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و حدیث مثل امتی کمثل المظلالید دی اوله خیرو ام اخرا است  
 کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس کی از ما که ایمان تجا آورده ایم  
 و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود و نعم نمی که بعد از شما بیایند و نادیده من ایمان آرند بهتر از شما باشند  
 و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او دیده است ایمانی  
 تا فسلتر از ان نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران یومنون بالغیب را هم بین فی تفسیر  
 کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تنگ بدین و منت مثل گرفتن جنگ سوزان  
 باشد بهشت بر که در آن زمان متمسک به سنت بود و هر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند

یا رسول الله بجه کس ایشان یا از مأموره اند بلکه ز شهادت ائمه این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق  
و اعتبار همان است که جمیع علماء بر آنند و ما این خبریت که پسینان را اثبات کرده اند از وجه خاص است  
که ایمان لغیب باشد ولیکن فضل کل صحابه است و فضل حسنی با فضل کل منافات ندارد و ما که خلا  
این عبد البر و صحابه یعنی عام است که یک نظر در آن اتفاق کرده اند یعنی خاص که مصاحبان و نشینان  
و امی آنحضرت اند با وجود آن پیش فغلی و پیش مرتبه و پیش کرامتی بفضیلت نظر بر جمال مصطفی صلی الله  
علیه آله و سلم نرسد اگر چه اولیاء الله رحمت معنوی با آنحضرت حاصل است و الله عالم و الخلفاء اولا و فضل  
الاصحاب چهار بار بصفاء اخلاقی را شنیدیم و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم  
فاضلترین اصحاب و نزدیک ترین جهاب اویند و مناقب و محامد و سوابق و آثار ایشان در اسلام این  
است که پیش هیچ یکی از اصحاب با ایشان در آنجا مشارکت و مسامحت نبود چنانکه بنظر در احادیث و  
اخبار و آثار روشن گردد و فضلهم علی مرتب اختلافه و الله اذ بالافضلین اکثره الثواب بدانکه آنجا  
و دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است بعد از او  
عمر فاروق بعد از وی عثمان ذوالنورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این  
مسئله نزاهت و جماعت از یقینیات است و طریق ثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه نیز بعضی منصوص  
صیریح و حدیث صحیح است و نزد جمیع علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه  
همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت بر او موافقت  
و متابعت او کردند و حال آنکه در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و صهیب و اشال ایشان بودند که کمال ایشان  
میل و بهیئت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لا یخافون له جهه کاهن و اگر چه  
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود  
که از اعیان و اکابر صحابه بودند و در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از آن وقت دیگر ایشان  
نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی درآمدند و بر او موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود  
طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و من اورا بیت

فصل چهارم در بیان فضیلت و مناقب ائمه و اصحاب

خطبه خواندن ابو بکر کفایت میکند از آنجا که ایشان را

خود از امر نمی گزید اختیار و بدست اوست و شمار نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری از من اولی دانید و محصلت  
بینید اول کسی که با وی بحیثیت کند من غلام بود پس علی و هر که با وی بود گفتند غیر از اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم در امر دین ما پیش کرد و دیگر که تواندت پس انداخت اشارت با امر امامت نماز کرد که حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در روز آخر از حیات او را فرمود چرا که ما را آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر و از باب  
مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما می دانیم که اولی و احق با ماست تو فی  
پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی الله عنهم با وی علانیه علی رؤس الاشهاد و بیعت کردند  
و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بحیثیت تامل و اجتهاد و محترمانه صواب قاضی و انعقاد اجماع  
نباشد و بعضی گویند که سبب تاخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت اشتغال بنه پیغمبر  
آن حضرت بود و بعد از آن سبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول  
شد و از اینجا امتداد مدت توقف و نزد فیهم گرد و حتی که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از وفات فاطمه زهرا  
رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آن است که این قدر نبود در آخر همان روز یا بر روز دیگر بود و الله اعلم  
و با جمیع علی مرتضی و ائمه طایفه و سایر و متمثل امر ابو بکر صدیق بود رضی و در نماز و قرض و جمیع و عیال و قضا و بوی کرد  
و در غزوه بنی حنیفه که سبیل و کذاب در اینجا گشته شد با وی بود و جاریه را که از غنائم آن غزوه بنی  
بر گرفت اگر غنائم حکم امام حق نمی بود و تصرف در غنائم اینجا جایز نمی بود و هیچ عاقلی روایت کرد که علی مرتضی که  
شیر خدا و امام اولیا و مکرر دائره حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است  
که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه  
دانند که حق بجانب است و از رسول خدا رضی در شان خود شنیده باشد طلب حق نه بر آید  
سکوت و زرد و مدت عمر خود زیون و اسیر اهل باطل و از باب هوا بود و آخر با معاویه که با حق با وی و نزاع  
بود و براه خلافت وی میرفت چرا خنک کرد و بحجت بر آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند  
بخدا که می دانستم که نفس و رویاننده داند است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امری فرموده  
و بر من جز این ردای من نبود نگذازم ابن ابی قحافه را که برادری پایه بنی مصلطه صلی الله علیه و آله و سلم

برآید و لیکن چون آنحضرت با وجه حضور من و معرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که اقامت کند و با مردم نماز گذارد و مرا  
 بمجال نزاع و ران نمود چون آنحضرت او را در زمین مانتیاد کرد و اما امتیاز او در کار دنیا اولی باشد و شیعیه  
 گویند که این بجز از بیت تقیه بود و تحقیق این تقیه که شیعه اتفاقاً و کلاً اگر بنظر انصاف و زنگنه عین عیب  
 و غیر منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت و زبرد و طلب حق برخاسته از آن بود که از آن  
 تر سید تا ویران کند و هلاک کند و این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که لو  
 کشف الفطامه از ددت یقیناً از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من توفی و این بشارت غیر معنی  
 ندارد که منکمل شئیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود و دیگری از مردم تبرسد و داند که اگر من  
 طلب خلافت کنم شسته شوم و نیز تقیه و خوف و رجای بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جانب  
 چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت و درین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم با آن عظمت و علو منصب و زوجه وی و حسن و حسین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق  
 نزد وی و عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله با آن رفعت مثل تابع وی و زبیر بن عمو رسول الله با کمال  
 شجاعت و شهادت که داشت با وی و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر  
 ضعیف و زبونی چه سستی دارند و روایت کرده اند که عباس و دردت توقف با علی گفت دست برآ که تا تو بعیت  
 کنم اهل عالم گویند که عم رسول الله بن عم وی بعیت کرد و و یکس اجمال خلافت با تو ماند و ابوسفیان اموی گفت  
 چه شد شما را ای پسران عبدمنان که رهنمی شدید که تنبی بر شما و املی کرد و از دل بیت من قریش اشارت بود که  
 صدیق کرد که زنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان بت کنم که تمام وادی برگردد و دو مار از  
 روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضی او را منع کرد و زجر فرمود که باید و اهل اسلام آنچه سخن است که تو بگویند  
 میخواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر سنجیدگان جایز می دارند بلکه واجب و بیگویند که انهار کفران  
 انبیاء صلوات الله علیهم و مقام خوف و تقیه جایز باشد حتی که گویند که آنحضرت علی مرتضی را با ماست و نفس  
 خود را تسلیم کرده بود و لیکن مانع از انهار خوف و تقیه شدنم گاه اشغال این احتمالات شیعیه را در جناب  
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم راه دهند دیگر کسی با ایشان چه گوید و بیچشم الله ما اجمله و لف اعتقادهم

در این شورش و فتنه و این  
 که در میان ایشان  
 و این که در میان  
 و این که در میان  
 و این که در میان

اگر انبیا اخفای حق کنند و دیگر ظهور حق بجا باشد مستکبر تراز قوم فوج و متهم تراز زمر و دو ظالم تراز فرعون  
 که خوابد بود با وجود آن فوج و ابراهیم موسی عیسیهم السلام انظار حق کردند دیگر تقیید چینی دارد پس ثابت شد  
 که صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هر چه صحابه بلکه سائر علماء و مجتهدان این  
 امت مرحومه منقول بر آن اجماع کنند حق باشد و ثابت بود در یقین اگر چه هر یک از افراد آن حکم  
 الحجه مدیحه و یصیب و احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را خاصیتی است که جز بر حق و صواب  
 نبود و احتمال خطا ندارد بکلمه قرآن لتکونوا شهداء علی الناس و قوله تعالی و یتبع عیسیٰ سلیمان المؤمنین لایزید  
 و حدیث نبوی لن یجمع امتی علی الضلالة هر چه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر و ابودی که ثمان  
 صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیت ابوبکر بعد از ابراهه خطا رفتند و اسباب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر  
 و زیدند و حق صریح پوشیدند فساد این سخن و نتائج آن در تائید دین و ملت سرایت میکند و در پیچ جا  
 و در پیچ حکم شرعی و ثبوت نمایند چه وصول قرآن و شریعت با نقل ایشان ثابت شده است و ایشان  
 خود بزعم شما فاسق و ظالم و فاجر و سارق بودند پیچ قباحتی و شناعة با لا ترازین نباشد حق  
 باشد من الجمله و الضلالتة و العجاقه و امام نحر رازی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است  
 و گفته که بکلمه قرآن جمیع که فرموده است لا یطعنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون معلوم میشود که غلام  
 سلیمان ماعقل تراز رافضی بود زیرا که مورچه با مورچه چاهی دیگر گفت که در خانهای خود بخیزد یا لشکر سلیمان  
 بشیور و نداد استند یا مال تان نمکنند پس غلام تجویز کرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر اند یا مال کردن  
 مورچه با ظلم بر ایشان دیده و دانسته بود وجود آید ایشان یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین  
 عداوت علی را یا مال ساختند ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند و این قدر دانستند که از صحابه رسول اتفاق  
 بر ظلم درست نباشد و با جمله پیچ دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه که حل و عقد دین و ملت بدست  
 ایشان بود و احکام شریعت و سنت با ایشان سپرده شده است نباشد پیچ الزامی قوی تراز اعدا  
 و انقیاد علی لغرض مرابو بکر را در احکام دین و دنیا نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلی که بر فضل و کمال علی مرقضی است  
 که ملامت وجه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و ایت و حقانیت و تائید

مخالفت او کرد و با وی بیعت نمود و بالاتر ازین دلیل مبرهان چه خواهد بود آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند که  
 از امیر المومنین علی پرسیدند که سبب چیست که از خلافت آن سر خلیفه منتظم و ملتزم و بی خلاف آمد و در عهد خلافت شما  
 این همه هرج و مرج و آشوب و رسیدن فرزند ناصر و معین و تقوی و موسی و ایشان ما بودیم و ناصر و معین ما شما اید و دیگر چه  
 حال باشد و بحقیقت فطرت سلیمه قبول است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم جز بوصول نبود و بر آنکار آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و مهدی است و جان بیعتش بکافه حلال است  
 باشد از وی همین ده دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه درست یافته باشند و دیگرانی مانند  
 اصحاب و یاران او که مدت عمر و صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت با  
 و بعد از وی در کاری که مدار نظام تمامه همام دین و ملت بران بوده همه خطا کرده بظلم و بر ضلالت فرست  
 آخر این منقصت بسبب کائنات و دین اقوام وی سرایت می کند پس بیقین معلوم شد که خلافت ابو بکر صدیق  
 صدق و صواب بوده نهایت منزل و تساهل درین مقام آن است که فرزند بیهوده که ایشان را عدل  
 فرقه شیعه میگویند بر نهند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق علی بود و لیکن در نصب  
 ابو بکر مصلحت بود زیرا که تنوع علی مرتضی هنوز از خون و دشمنان دین خشک نشده بود و نقاره ها و عداوتها  
 در ولها متمکن گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه میساختند شاید که باعث هرج و مرج و عدم نظام  
 همام دین و ملت میشد و در نصب ابو بکر تسکین نازده فتنه و فساد بود و مبنی و مدار این مذاهب بر فضیلت  
 علی مرتضی و وجوب نصب افضل و کمال است و علمای سنت را در هر دو جاسخن است میگویند که واجب است  
 که خلیفه افضل و کمال از اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بجلال و دهرام و مصالح و همام  
 دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت و ولایت است و استحقاق خلافت کافی  
 است و وجود این صفات در ابو بکر شهادت نقل آثار و سیروی رضی الله عنه متقطع به است و بقیه علی  
 اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه کنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنصیب کرده است بطلان  
 وی و مختار نزد اهل تحقیق آن است که در هیچ جناب یعنی نه در خلافت ابو بکر و نه در خلافت علی رضی  
 رضی الله عنهما نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای انصاف بر مذهب خود کردند

است و از مضمون ختم جواب داده زیرا که اگر لفظی برخلاف علی کرم الله وجهه میبود مخالفت اصحاب بر آن لفظ را  
و عقدا جماع برخلاف لفظ صورت نمیست و سکوت وی کرم الله وجهه از آنها بر آن لفظ و سکوت از حق و ترک  
طلب خلافت امکان نمی داشت چنانچه سابق تخریم یافت و اگر لفظی برخلاف ابو بکر وجود میداشت تقاؤل  
مهاجرین و انصار که مناصب و چنانکه امیر درست نبود و برد و بدل آن را مستیاج نمی شد چنانچه در  
قضیه نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تواند که این تقاؤل و مخالف از برای تحقیق محبت  
و تفشیش لفظ بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزل ابو بکر از آن مقام تخریم  
وی علی را و سایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب مخصوص تخیر و تواضع گنجایش ندارد  
و نیز نقل کرده اند که ابو بکر صدیق دست عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح که چیمبر خدا و ارامین  
است خوانده است گرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش است و جز قریش کسی را نرسد که دعوی  
امامت کند شما این دو کس هر که را خواستید بنیاد کنید اگر لفظی درین باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست بودی پس حق آن است که نصب خلافت با جمعا و صحابه و اجماع  
ایشان بود و اجماع را سندی باید و لفظ ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانچه در علم اصول  
فقه مقرر شده است و دلائل جانبین و نزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکور  
است و چون آن خارج از موضع رساله بود ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد  
و الله الموفق و چون خلافت ابو بکر با جماع ثابت شد و تمثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت و وی  
در وقت حیات خود تقویض امر بعمر فاروق کرد و او را خلیفه نمود و عهدنامه بنام او بنوشت و مردم را بیعت  
هر که در آن نامه است امر کرد و تمام صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود با ایضا  
لمن فیه و ان کان عمر خلافت عمر نیز با جماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را میان  
شش کس عثمان و علی مرتضی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله  
عنهم مشترک گذاشت و ایشان تقویض برای عبد الرحمن بن عوف کردند و وی عثمان را اختیار کرد پس  
علی مرتضی و تمام صحابه با عثمان بیعت کردند و منقاد امر وی شدند در احکام دین و دنیا او را امیر صلوات

و استند خلافت عثمان نیز باجماع ثبوت یافت و بعد از وی علی تقضی رض خود متعین بود و کمال و فضل از ایشان خود بود پس وی کرم الله وجهه باجماع اهل بل و عتقا خلیفه برحق و امام مطلق شد و فراموشی که از خلیفان و زمان خلافت وی بوجود آمده در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکه منشا آن یعنی حسن و جرم و خطا در جهاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفای الرب نیز ترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت ثواب است عند الله تعالی و تدریس چنانکه بعضی علما کرده اند آن است که قول باطلان فاضلتر است از غیر خود زیادت و رجحان آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند که بجمع وجوده در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان را حج آید و کمال بود یاد در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که در مفصول صفاتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص صفتی مخصوص بود و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله نبوده و دیگر مثل زیادت علم و شرف و نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه عظاما آن را در عرف فضیلت میهند و مخصوص جواهر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد بر رجحان آن غیر در احاد فضایل دیگر یاد در مجموع فضائل من حیث المجموع و سبب کثرت ثواب تأثیر فضایل بود که منافع و نتائج آن برین اسلام راجع و متعدی گرد و مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و صلوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن وی گویند که این صفات در ذوات ابو بکر بیشتر است چه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از انگاه که ایمان آورد و کار وی و دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسا مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دائم در دفع منازعت کفار و اعلامی اسلامین بودند و در حالت حیات آنحضرت وجه بعد از فمات وی صلی الله علیه و آله و سلم و در صحیح بخاری آورده است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که در انظار اشعار دین و تشنه ای کسی را مجال نبود



مسجد برو خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میگرداند و قرآن میخواند و نساء و اطفال و جوانان تشریف گرد می آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع در تفسیر آن کنیم و هر چنان احوال علماء آنجا آمده است نقل نماییم بدانکه جمیع اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و مروی از امام مالک و غیر وی توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک سحر پرسیدند که افضل است بعد پیغمبر کیست گفت ابو بکر ثم عمر گفتند علی دشمن را چه گوئی گفت مقتدیان دین از آنها که مادر یافته ایم هیچ یکی را نیافته ایم که تفصیل یکی بر دیگری میگردد ازین دو مذہب امام احمد بن نیز توقف است میان این دو و منقول از ابو بکر بن حزم نیز تفصیل علی مرتضی است بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار ابن حزم نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمر و بن الصلاح نیز مذکور است که در مذہب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز همین قائل است و از علمای حدیث آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده اند محمد بن اسماعیل بن حزمیه است و امام محمد الدین نوادی در شرح صحیح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت و جماعت از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمۃ الله علیه و اصول حدیث میگوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر است بعد از ان عمر با جماع اهل سنت و خطابی که از علمای اهل سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابو بکر بن حزمیه نیز بران فرقه است و طائیفی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی گفته اند که وی و آخر از ان رجوع کرده است و الله اعلم و بهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین تفصیل ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست و علی و عثمان است و باجماع قراود و شایخ اهل سنت بران است که در تقدیم ابو بکر و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان اختلافی نیست و لیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح قصیده امالیه نقل کرده اند که فضیلت خلفای اربعه مخصوص است باعلی اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عمر البدر که از مشاهیر علمای حدیث است در استیجاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند و تفصیل ابو بکر و علی و میگوید که مروی از سلمان و ابو ذر و

و جناب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارمم آن است که علی مرتضیٰ اول کسی است که اسلام آورده و لیکن از جهت خوف ابوطالب کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی را تفصیل دهند بر هر که غیر او این کلام ابن عبد البر است و لیکن بگویند که این مقال از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت شافعه که مخالف قول حمپور است معتبر نباشد و جمعه و روزه درین باب جمیع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت وی از ان جماعت صحابه که تفصیل علی مرتضیٰ نقل کرده و امثال آن روایات چنانچه خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل می کنند که می گفتند ابو بکر خیر من علی و علی من ابی بکر و اما تمام الدین سبکی که از اعظم علمای شافعیه است و تطبیقات کبری از بعضی متاخرین نقل کرده است که ایشان تفصیل ختمین مسکنند از جهت ثبوت زوجیت باصفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب فضائل زمام علیه الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وی ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند که گفت بافضل علی اصفه یعنی صلی الله علیه و آله و سلم حدافرمود من بیسج کلمی را بر آنکه بگوید رسول الله است تفصیل نه نهم این تفصیل نسبت به دیگران است نه بالیشان میگویند که این همه روایات ضرر مقصود ندارند و منافعی مدعیان نیست مدعیان اینها چنانچه تحریر کرده اند اثبات افضلیت یوحیی خاص است و آن مفصولیت یوحیی دیگر منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمنزله شرف و ثواب و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اجزاء او نیستند شرفی شانی هست که در ذات شیخین نیست بیچسب و اورانجا بحال توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب شیخین اکثر نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و او فرست یا که قول خطابی که از بعضی مشایخ نقل کرده است نیک در توان یافت که چه مقصود دارد خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است که ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر در خیریت ابو بکر از یوحیی است و افضلیت علی از یوحیی دیگر پس این سخنی است بیرون از دایره خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت است و امثال آن پس منافات

مقبوض مدار و اگر غرضی دیگر و مرادی دیگر وارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم اکنون  
سخن در آن ماذ که مسئله ترتیب فضیلت یقینی است که برهان قاطع بر آن گذشته پنجاه مرتبه ترتیب  
یا ظنی است که دلیل آن امارت و قرآن است که بر حجتان و اولویت رساند بعضی بر آنند که قطعی است  
و محتار نزد اکثر محققین آن است که ظنی است امام الحرمین در نشاند بعد از اثبات خلافت علی المرتب  
بطریق سوال میگویند اکنون چه میگویند بعضی اصحاب را تفصیل می دهند بعضی دیگر یا از مسئله تفصیل و  
تفصیل آن سکوت و اعراض میکنند جوابش میگوید که بنا بر مسئله تفصیل بر آن است که امامت مفضول را بر  
فاضل جایز نباشد و معظم ال است و جماعت بر آنند که امام فضل باید ولیکن اگر نصب وی موجب سولان  
هرج و مرج و بیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر الهیت و استحقاق او و امامت را باجماع  
صفات و شرائط آن از قرشیت و علم بجلال و سلام و صلح و دهام دین و اسلام و وع و عدالت  
و شهادت و کفایت جایز باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی است  
و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی امامت فاضل که امامت صفراش گویند  
وارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یومکم اقرکم یعنی باید که امام  
در نماز کسی شود که قرآن خوانده تر و علم فقه دانده تر باشد و این خود لقطع نمی رساند پس صحیح  
آن است که امامت و خلافت فضیلت شرط نیست پس امامت دلیل فضیلت ننمواند بود  
و نزد ما دلیلی دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفصیل بعضی امام بر بعضی چنانچه در حقیقت  
آن نه نیست و اخباری که در فضایل ایشان و روایات متعارض اند پس جز توقف و سکوت  
سبیلی نباشد ولیکن غالب بر من چنان آید که ابو بکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی الله  
علیه و آله و سلم بعد از وی عس و فزون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی  
نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیه السلام ابو بکر و عمارت بعد از آن  
و انما تر است بآنکه بهتر است این ترجمه کلام امام الحرمین است در انشاء و میگوید که این قولی است  
که ما برای خود اختیار کرده ایم و از راه تعلیه مجانب نموده براه حق و اصح گفته ایم انتهی و بعضی از

فقهائى محدثين از اهل مدینه در شرح مقیّد الا یقل می کنند که شیخ احمد زروق که از اعظم علمائے  
 فقها و مشایخ مغرب است در شرح عقیده حجت الاسلام میگوید که علماء اخلاف است در آنکه تفصیل قطعی  
 است یا قطعی میل شعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفصیل در ظاهر و باطن است معاً  
 یا در ظاهر فقط اینجا نیز دو قول است انتہی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفصیل فضایل علی قضی  
 که شیعه بدان استدلال بر افضلیت وی کرم الله وجهه کرده اند و جواب از آن کجلی افضلیت بر کثرت  
 میگوید بدانکه مسئله افضلیت از آن قبیل است که در وی جزم و یقین راطع نتوان داشت و عقل را غیر  
 افضلیت نمی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن جبر نقل نتواند بود و این مسئله  
 نیست که متعلق لعل باشد تا بحجرتن در آن باب اتفاقاً تواند کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است  
 که مطلوب در وی جزم و یقین است و مقصود مذکوره از طسرفین با وجود تفاوت دلالت آنها  
 قطعی نه و غایت آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب  
 ثواب موجب زیادت ثواب قطعاً نبود چه اجر و ثواب لفضل خداست و وابسته بسببی نه و می بماند  
 تعالی اگر خواهیم مطیع را ثواب دهد که مطیع راند به خیا نچه ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و نبوت  
 امامت اگر چه قطعی است ولیکن از اینجا قطع با فضلیت لازم نیاید الا ما یظن چه امامت مفضول  
 با وجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن با مشایخ  
 سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن بن علی ما  
 بر ایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیل بر آن نمی داشتند حکم بر آن  
 نمیکردند و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما درین مسئله اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان می رویم  
 و حقیقت امر را بعلم الهی تفویض نمیائیم و آدمی که از اعظم علمائے اصول فقه و کلام است میگوید  
 که مراد تفصیل اختصاص یکی از دو شخص افتد لفضل و صفی که در دیگرے نباشد خواه اصل فضیلت  
 و صفت چنانکه عالم فاضل تر است از جاہل بصفت علم که در وی موجود است و در جاہل نه خواه  
 زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود و چنانکه یکی را علم گویند از دیگری

که صفت علم در روی زیادت و کمالی دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی نیز در صحایه قطع نتوان کرد هر فضلی که در یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک در آن باشد اگر شریک نباشد بفضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست لرج تراز صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیامت زیاده تراز صد هزار در هم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی اجری و توانی بود که را با فضایل کثیره را نبود پس بسزما بفضیلت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام موقوف و شرح اوست انتهی و مولانا سعد الدین افغانزانی در شرح عقاید نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما سلف را بر این یافتیم و ظاهر آن است که اگر ایشان را دلیل بران نمی بود حکم بران نمی کردند ما خود دلائل جانبین را متعارض یافتیم و این مسئله را از آن قبیل یافتیم که چیزیه از اعمال بدان متعلق باشد و توقف در روی مغل بچیزیه از واجبات گردانتهی و بسربیان کلام محقق دوانی در شرح عقاید عضدیه نیز هم برین اینج است و شیخ ابن جسر یکی در صواعق محرقة که در رد شیعه باو که وجوه داشت طرق کرده و داداشند و نقصب داده است میگوید که شیخ ابوالحسن شمعری تصریح بدان کرده که تفصیل ابوبکر بر سایر صحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام الحرمین و ارشاد نیز همین است و صاحب مفهم در شرح صحیح مسلم نیز بطنیت آن کرده و ابن عبد البر در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که معمر گفته که اگر مردی گوید که عمر افضل از ابوبکر است من منعی کنم و باو بی درشتی نکنم و اگر علی را افضل تراز ابوبکر و عمر گویند نیز باو بی درشتی نکنم و اگر بفضیل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و داد و دی و تناسی ایشان بدینچنین ایشان اهل و مستحق آیند و پس عبد الرزاق میگوید که این سخن از معمر بکعبه نقل کردم و او را نیز خوش آمد تحسین کرد و شیخ ابن جسر یکی میگوید که لخط و مبنی این عدم من و درشتی جز آن نیست که تفصیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که طنیت تفصیل مذکور بر قول کسی که عمومی اجماع نکست و گوش و بایا شافیه که بابت خلاف نقل کرده شده بنده مظهر است ولیکن بر تقدیر عمومی اجماع بفضیلت

مکروه چنانچه راجح و معتدله آن است حکم ظنیت آن درست نباشد چه اجماع از لایل قطعی است جواز  
آن است که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است و لکن نه جمیع انواع  
و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که در اینجا خلاف اصلا نبوده و آنکه در وی خلائی بود اگر چه شاذ و نادر  
باشد ظنی بود و از قطعیت بر آید هر چند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتدیه نبود و مانع از  
انقضاء اجماع نیاید و لکن در اخطا و در حجب وی از مرتبه قطعی تأثیر نبود بآنکه اجماعی که در اینجا  
است بر مبنی انصافیت ظنی است و اهل اجماع نیز قطع آن نکردند و از عبارات ائمه اشارات  
ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله فیه محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش  
بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین ترتیب است ظاهر آن است  
که فضیلت نیز بر مبنی طریق باشد و لکن از ترتیب خلافت ترتیب انصافیت بر وجه قطع و یقین  
لازم نیاید یا مبنی که اهل سنت بر حقیقت عثمان رضی الله عنه خلافت اجماع دارند و در فضیلت او خلافت  
پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت انصافیت لازم نیاید و ظنیت انصافیت ظنیت خلافت را  
مستلزم نگردد و نیز حقیقت فضل همان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن خبر  
باخبار و وحی مثلن نه و اخبار در مدح و تناسخ اینها ایشان ورود یافته و متعاض آمده است آنها  
که ادرک زمان وحی و مشاهد احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و آثار  
در یافته باشند و لکن دیگران که لفظ بر صرف دلیل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعاض  
آید دلیل ایشان سبب تقلید و اتباع پیشینان حسن ظن با ایشان نبود و لکن لفظ بر احادیث  
و اخبار که در فضایل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امساک نیار و این همه ترجمه  
صواعق محرقه و حاصل آن بود در وی آنچه از شرح مواقف نقل کرده شد نیز تمامه مذکور است  
و نیز در صواعق میگوید که اهل سنت و جماعت میگویند که مسئله انصافیت بدین ترتیب ظنی است و لکن  
بر شیعه لازم آید که قطعی گویند و قابل شوند با فضیلت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و یقیناً زیرا که معتقد  
ایشان در علی و اهل بیته و ائمه آنهاست سلام الله علیهم جمیع عصمت است و خبر معصوم با اتفاق

قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحبت رسیده و بتواتر شنیده است  
 که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه بر ملا در حضور  
 شیعه خود مدح و ثنای ابوبکر و عمر رض و بیان افضلیت ایشان می کرد و ذیبهی ارشاد  
 و د و نفر با سائید صحیحی اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت  
 یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است امیر الناس بعد النبی صلی الله علیه و سلم  
 ابوبکر ثم عمر ثم جلاله پس محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من مردی  
 ام از مسلمانان و این حدیث بطریق متعدد بصحبت رسیده است و در بعضی طرق آمده است  
 که فرمود انا و آگاه با شنید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل می کنند  
 بر ابوبکر و عمر و هر که مرا تفضیل کنند بر ایشان وی مغفرتی است و هر چه بر مغفرتان می کنند  
 بروی گردنی است مالک از امام جعفر صادق دوی از حضرت امام محمد باقر روایت  
 میکند که علی مرتضی عیسی بن الخطاب که بردای حبیبه افتاده بود دگنشت و ایستاد و فرمود که تکلیس  
 را ندانم محبب تر نزد من که پروردگار تعالی را بنا بر اعمال وی ملاقات کنم الا این مرد و حبیبه  
 بردار او و اوراقظنی روایت میکند که ابوجحیفه که علی مرتضی را افضل است اعتقاد می کرد و جماعتی را در وقت  
 که مخالفت او می کردند پس بخالفت ایشان سخت مخزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس  
 آنحضرت دست او را گرفته بجان درون برد و پرسید که یا اباجحیفه سبب سزا و دلگیری  
 تو چیست وی حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا اباجحیفه چند دهم ترا که بهترین این است  
 کیست گفت بگو فرمود بهترین این است ابوبکر است ثم عمر پس ابوجحیفه گفت عهد کردمندی را  
 که این حدیث را پوشیده ندارم که از حضرت مرتضی منشا فرمود شنیدیم و هم از ابوجحیفه روایت  
 کرده اند که گفت شنیدیم علی مرتضی را که بالای منبر کوفه میگفت بهترین این است بعد از پیغمبر  
 صلعم ابوبکر است ثم عمر و امثال این اجبار و آثار در غایت شیعه و دشمنان آمده بلکه بسبب حد  
 قوا تر رسیده است و شیعه گویند که این و هر چه ازین باب از ائمه اهل بیت آمده است از جهت

خوف و تقیه است یعنی مع ابو بکر و عسکر گفته اند از جهت خوف و ششمان و ترس جان خود گفته اند که اگر چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را جای نماند و سلامت از حال ایشان بر خیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان بر خلاف آن بود این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که علی مرتضی شیر خدا و مرکز دائره حق بود و جبان و ذلیل و مغلوب و مغتور باشد و از اظهار حق و در برابر عاجز و خائف اسد الله لقب او و لایخافون لوجه الله صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او و دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و شهرت رسیده و بنوا تر آمده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت از پیسج احدی خوف و مبالغات نداشت و از امام شافعی رضی الله عنه پرسیدند که علت نفرت خلافت و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه چه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بروی هیچکس مخفی دید و از پیسج احدی مبالغات نداشت و مداهنت نمیکرد و شافعی گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد را با دنیا و اهل دنیا مبالغاتی نباشد و عالم بود و دعوای مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پر واکس نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت صورت امکان دارد و وی کرم الله وجهه و خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود می گفت و در زمان خلافت غلبه شوکت و نفاذ امر بالای منبر بر سر ملامی فرمود و این با تقیه جمع نمی شود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آبائه و اولاده الکرام پرسیدند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما چه میگوئی فرمود سخت دوست دارم من ایشان را گفته مردم چنان گمان برند که توانی را از روی خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خطای این است فرمود خوف از احیای باشد نه از اموات بعد از ان نبوت و کموش ششام بن عبد الملک بن مروان و آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر ما در مع و ششامی ابو بکر و عسکر خوف و تقیه در نظر باشد چیز نیست و تقیع حال ششام بن عبد الملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار اوست و هر گاه که حال امام محمد باقر که از اجزای علی مرتضی است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت عدالت کل کل است قیاس توان



کرد و اگر خوف و تحقیر بودی با معاویة و نبی مروان که میان قریش و جاهلیت و اسلام و رعایت کثرت و شدت بودند و با لغات و خواص میگرد و اینجا خود و ادب و قتال و اطاعت و قوا میزدین بر وجهی نموده که بالاتر از ان مقصود نباشد و این نبود مگر از جهت آنکه تا مردین از دأره حق و اعتدال خارج نیاید و وی کرم الله وجهه ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغییر یافت و کار زمین سستی گرفت و دیگر رد و ابطال را واجب دید و بسا بودی که بعضی از شیعه خود را جهت غلو و افراط و تفريط درین شان اخراج میکرد تا عبد الله بن سبار بدان فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت نکند و این سببیه بودی بود که بر تو دمی اظهار اسلام کرد و سبب صحابه میکرد و سر دار طائفه از روافض بود که در شان علی مرتضی ادعای الوهیت میکردند و او را بخدای می پرستیدند پس وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند و سر داد و احسنی کرد و چندین خطب و فصول از علی مرتضی در مدح و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن طاعنی را محال دم زدن نبود و اگر علمای سنت و جماعت و افضلیت ابوبکر و عمر رضی بلکه در طبیعت آن جهان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی بود از سن دای که بعضی از اهل تشیع که از جاده انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده آنست که عبد الرزاق که از اهل روایت و مشاییر علمای حدیث است گفته است که من افضیل شیخین میگویم بجهت تفضیل علی مر ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمی کرد من نیز نمی کردم گناهی بنظیر تر ازین نبود که من علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این تمام تر نمیه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بیده انصاف نگردد اند که در کتب دیگر سخن با این تفضیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام را با دلیل ضم کرده بنگرد و اضطراب و استعجال ننماید و الله اعلم و منه التوفیق فبانت العسک المشق المبشر بعدا خلفا اربعة فضل مر باقی عشره مبشره راست و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را بشارت به بهشت داده و فرموده ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعد بن زید فی الجنة و ابوعبیده بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر

قریش و قدوه مهاجرین و اقارب مصطفی اند علی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهم و مرایشان را سوابق  
و آثار در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و شستی بودن ایشان قطعی است و لیکن این قطعیست  
بشارت مخصوص با ایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه حسن حسین و خدیجه  
و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم مثلاً و شهرت این  
دو تن باین لقب بجهت وقوع بشارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در  
صحن عقاید بجهت اتمام بشارت ایشان است و در بر مذاب اهل نزاع که در شان این اکابر بجهت  
گسند و براه سواد بر و ند و عوام خلق پندارند که بشارت به قول حجت و قطع بدان مخصوص باین  
عشره است و این گمان غلط محض و جهل میریج است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم  
گاهی از جمله عوام بالاتر ندانند که دیگران را نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشره قطعی است  
و ازان دیگران ظنی و غیر بالغ بر حسب بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشا  
این زعم عدم متبع احادیث و تفسیر در خدمت این علم شریف است و از الله عنهم و ما این سبب را  
درین روزگار در کتابی مستقل مسمی بتحقیق الاشارات فی التیمم البشارت تفصیل تحقیق بیان نموده  
و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کرده ایم و حق آن است که بشارت  
خلفای اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل سجد تواتر معنوی و بشارت  
باقی عشره نیز حدیثیست رسیده و بشارت بعضی دیگر احادیث با تفاوت مراتب آن و حکم در غیر پیشین  
آن است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بی حسد و قطع در خصوص کسی  
بجنت یا بنار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست و با الله التوفیق فاهل بدو بعد از عشره  
مبشره فضیلت مراد واقع بر اینست که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور و غرور  
اسلام و انجازه و عده پرور و گارغز اسماء که پیوسته و بدو گشته و اعدای دین را ضا و بد  
قریش مثل عقبه و شعیبه و جہل و شعیبہ ایشان لعنة الله علیهم جمعین و از آن غرور و پیغمبر رفت  
و بیخ نهار ملائکه موسمین بضرمت مومنان در انجا غزاکرده و عشره مبشره هم از اهل بدر اند

الا عثمان رضی الله عنه که بحسب تفرص رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بدین مطهره مانده بود  
و آنحضرت او را نیز از اهل بر شمرده و در دست غنایم آن شریک گردانید و اهل بر سیصد و سینه دقت  
اند و بمهر اهل شیهت اند قطعا در شان ایشان واقع شده است که ان المدقه طلح علی اهل بر فقال علما  
باشتم فقه غفرت کم در جای دیگر فرموده که لن یضل المدان رجلا شهید بر او احد یمینه و در حدیث آمده  
است که آن لاکه که در غزوه بدر حاضر بودند فضل و غنی در درگاه الهی دارند که دیگران را نیست فاحد  
بعد از اهل بر فضیلت را اهل غزوه احد است که در سال چهارم واقع شده و ابتلا و شدتی با اهل  
اسلام رسیده و دندان مبارک محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا مجروح شده و خیال نکنند  
که دندان مبارک شریف تمام از پنج برآمده و افتاده بودند بلکه گوشه از دندان و پاره از وی شکسته بود  
و سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهداء احد است و هنگام دقت از صحابه کرام در آنجا بشرف  
شهادت رسیدند و عشره مبشره نیز داخل اهل احد و سرگروه شرکان در غزوه احد ابو سفیان  
اموی بود که بعد از غزوه بدر سوگند خورد و جماع زن و ادا بان بدن بر خود حرم کرده بود تا انتقام  
خود را از سلیم سلیمان صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب وی بگیرد و اسلام ابو سفیان و معاویه بن ابی سفیان  
بقول شهو در عام فتح مکه است فاهل بیعت النضوان بیعت الرضوان نام آن بیعت است که  
که مسلمانان اجداد صلح حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نمودند چنانچه در قرآن مجید  
میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بذلوا نفوسا تحت الشجرة و در حدیث آمده است که لایزال  
انرا احد با این تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیانند قطعی و این ترتیب مذکور در فضیلت مجمع علیه  
است که ابو منصور متینی نقل کرده و بعد ازین مذکورین سایر صحابه نیز بحسب فضایل و مآثری که ایشان  
راست و درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از علما تصریحی بدان منظور دیگر درود الله  
اعلم و بعد از صحابه فضل و کرامت بعلم و تقوی است که ان اگر چه عند الله اقتضا و بعضی اولاد اصحاب  
را نیز به ترتیب فضل آباء اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمه که از جمعه فاضل تر اند رضی الله عنهم اجمعین  
و فاطمه سیده نساء اهل الجنة و الحسن و الحسین سیدان شباب اهل الجنة این مسئله را

در حدیث

در حدیث

در حدیث ابو سفیان

علیه و در مقام ذکر کرده ایم زجبت تطیعت می بر عزم این نادان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره  
مبشره دارند و چنینکه علما بر عزم رفته اتهام بشان عشره کرده و تخصیص ذکر کرده اند اگر بر عزم نباشد  
اتهام بذكر این تسنن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث  
و دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا رضی الله عنها بر تمامه سادات مومنات که عنوان سادات اهل النجته شامل ایشان  
است حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که ذکره اسپطی و بعضی احادیث تفصیل فاطمه زهرا  
مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن و بعضی احادیث مریم را رضی الله عنها  
از عموم سادات زهرا رضی الله عنها برایشان تفصیل داده است اشتنا کرده و این احتمال مساوات عکس  
نیز دارد و در جانی دیگر فرموده که افضل سادات فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است  
و ظهیر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده است که فاطمه درین است  
مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بحیث تدرج طلاع  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فضیلت فاطمه بوحی و سلام پروردگار تا آخر عموم افضل و  
بر تمامه نسای عالم ثابت شده و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را افضل بنهند بر فاطمه از جهت  
آنکه وی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهادت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و مکان جمیع  
اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب  
کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه  
مجتهد بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و او را جناب و سکر دو گویند که عایشه بعد از خدیجه  
افضل سادات عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید در اینجا سه مذهب است اصح مذهب آنکه  
فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی مساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری  
از علمای حنفیه و بعضی از شافعیه توقف مائل اند و چون مالک اند و چون مالک را از ان پسندید  
گفت فاطمه نصفه من النبی فاطمه بگر باره پیغمبر است و لا افضل علی لنبی من رسول الله احد  
من بر بگر باره پیغمبر محکم است از فضیلت نه هم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار ما و دین ما است

فانکسی را اولاد و اولاد فاضل نماند



از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی طایب روی خلیفه بود و تمامی خلافت بموت وی شد  
پس معاویه رضی الله عنه و هر که بعد از اوست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امرای عباسی را  
خلفا گویند بجز وقت بنابر است و محقق خفیه شیخ کمال الدین بن همام در مسالرو میگوید که تمام  
اهل حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه رضی الله عنه ملوک است نه از خلفا و شایخ اهل سنت از خلاف است که وی  
بعد از وفات امیر المؤمنین حضرت علی امام شد باینه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند  
شدند مراد ایشان آن است که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر ابوی ائمتی و نکست  
عن ذکر المصنفا الا بخیر سوش اهل سنت و جماعت آن است که صحابه پیغمبر را جبر بخیر یا بد نکند  
و لعن و سب و شتم و اعتراض و الحار بر ایشان نکنند و ایشان بر راه سودا و ب و نزار و جیت  
الحاکم داشت نسبت صحبت با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دور و در فضایل و مناقب ایشان در  
آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله و الذین معه الایه و مثل رضی الله عنهم و رضو عنه و صحابی  
کالنجوم باهم اقتدیم و ایند تیمم و اگر مو اصحابی فانهم خیارکم و الله الدفی صحابی الله الدفی صحابی  
لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن ائهم فجمی ائهم ومن الغضه فبعضی الغضه ومن اذ ائهم فقد اذنی  
ومن اذانی فقد اذنی الله ومن الله فبیشک ان یاخذوه و لکن بعضی ایشان در مشاجرات  
و محاربات تصدیق حفظ حقوق اهل بیت بنوی و رعایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم  
صحت آن اخبار از ان اغماض کنند و تفاضل و رزق و گفته نا گفته و شنیده ناشنیده انگارند  
زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یقینی است و اقلدای دیگر ظنی و  
ظن با یقین معارض نمکد و یقینی ظنی متزوک نشود و با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سنت با معاویه  
و عمر بن عاص و مغیره بن شعبه و شبیه و شباه و مثال ایشان است هر که بره اتباع شایخ نیست  
و جماعت رود گو زبان را از سب و لعن ایشان بر بندد و اگر چه بجهت اقتور بعضی امور که قد مشترک  
از ان سب حد توان تر رسیده است و ارباب سیر و تواضع نقل کنند باطن را در خشتی و خاطر را  
که دورتی دست و دبا و وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است و آثارا آمده است که

و غرض صفین شخصی را از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده آورده و ندیک از حاضران بر حال وی ترحم  
 آور و گفت سبحان الله من میل نم کردی سلمان بود و سلمان خوب بود و حیف که آخر حال او  
 اینچنین شد حضرت علی فرمود که چه گوئی وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب طعن و رایشان  
 اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قدن حضرت عائشه بزمانه اذ الله من ذلک که طهارت  
 ذیل وی از ان مخصوص قرآنی ثابت شده و الایحیت و نسق بود و علمای سنت و جماعت گویند  
 که نهایت کار معاویه و امثال وی یعنی حشر و مرج است بر امام برحق و خلیفه مطلق که علمی رضی  
 یاست چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که لسب حدیث و تواتر معنوی رسیده است گفت که الفتنه  
 الباغیه تدعوهم الی الخبیثه و یعدو علی الناس اثبات آن میکنند و آن موجب کفر و فسق و تبلیست  
 نکر و دوا نیست پس یکی از علمای مجتهدین و سلف صالحین ائمه برایشان منقول نشده است  
 و در اصل عاوت و شیبه اهل سنت ترک سب و لعن است که المؤمنین لعنوا لعنوا بر خصوص  
 شخصی اگر چه کافر بود حسب این نزدیج دانی که ماقبت کار او با یان و سعادت بود و اگر آنکه یقین  
 معلوم شود که مومن وی بر کفر و شقاق است تا آنکه لعنی در زیر تیغی نیز توقف کنند و بعضی  
 براه غلو و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از ان که اتفاق مسلمانان  
 امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب نبود بامتن هذا القول من هذا الاعتقاد که در  
 باوجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بروی کیست جمعی از صحابه که در زمان  
 او بودند و او را از احباب هم نمیکردند خارج از اطاعت او بود و بنیم جماعه از مدینه طهره بشام نزد وی  
 که باو جبر ارتقند و او باینز های سنی و اید های بنی نژاد ایشان نهاده بعد از آنکه حال قباحت  
 مال او را دیدند بدینیه باز آمدند و حمله بعبیت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شراب  
 خمر و تارک صلوة و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت  
 نکرده و بدان راضی نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی سرور و مستبشر نشده و این سخن  
 نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

و است بشار و می تقبل ایشان و اذلال و اهانت او را ایشان را بر چه توانست منوی رسیده است و انکار  
آن تکلف و مبارزه است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومن بنا حق  
کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافران است و لعنت شعری که از باب این اقاویل با جادیش  
نبوی که ماطون اند با آنکه انقض و عداوت و اید او اهانت فاطمه و اولاد او موجب بغض و اید او اهانت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعن و غلو و ناجزیم است  
بلاشک بوجوب آیه ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرق و اعد  
له عذابا مبینا و بعضی دیگر گویند که خاستن وی معلوم نیست شاید که اولعده از ارتکاب آن کفر و  
معصیت توبه کرده باشد و در نفس خیسر بر توبه رفته باشد و میل امام محمد غزالی در احیای العلوم  
باین حکایت است و بعضی از علمای سلف و اعلام است مثل امام احمد حنبل و اشال او بر وی لعنت  
کرده اند و این جوی که کمال شدت و عصیبت در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب خود لعن  
وی را از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده اند و بعضی متوقف مانده اند و با جمله وی منخوض  
تربین مردم است نزد ما و کار بالی که این بخت بی سعادت درین است کرده هیچ کس نکرده بعد از قتل  
امام حسین و اهانت اهل بیت لشکر تخریب بدینیه مطهره و قتل اهل انجا فرستاده و بقیه از اصحاب و  
سابعین را امر بقتل کرده و بعد از تخریب مدینه امر با بندگان که معطیه و قتل عبداللہ بن زبیر کرده و هم  
در اثنای این حالت از دنیا بجهنم شتافتند دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی  
دلای ما را و تمامه مسلمانان را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت  
نبوی بوده و بداند ششیده و حق ایشان را پایمال کرده و با ایشان براه محبت و صدق عقیدت  
نیست دهنده نگاه دارد و ما را و محبان ما را در زمره محبان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت  
بر دین و کیش ایشان دارد و بمرتبه البنی و الایجاد و بینه و کرده و هو قریب محیب امین و المجتهد  
مخطی و بصیب مذموب منتاران است که محبت گاهی خطا نیز کند و وی در خطائی که کند مغفرت است  
بلکه ما جو چه آنچه در وسع وی بود از نبل مجبور کرد و افاضه ثواب بدست حق تعالی است و در



حدیث آمده است ان خطاات فلک حسنة وان صبت فلک حسنة ان بعضی گویند که هر محتب  
 مصیب است و حق در شان وی همان است که مودای اجتهاد است و این اختلاف در فرعیات  
 و عملیات و احکام فقه است چه اولی و احرمی البنا بطن درین باب کافی است و حرم و یقین و کما  
 نه والا و اعتقاد و ایت مسایل کلامیه حق کی است چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و  
 نفس الامر سبب کی نباشد و شرطا اجتهاد و احکام آن و تعلیه غیر محتب و مجتهد را و التزام آن مجموع  
 از ان و محل خود معلوم است و لکن هر احد امن اهل القبلة اهل قبله را یعنی آنها که نماز بجای قبله  
 مسلمانان کنند و کتاب سنت تمسک نمایند و تلفظ بشهادتین کنند کافر نبایکند اگر چه از  
 بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن ما دام که التزام آن نکنند یا لزوم در رعایت نمودن و  
 تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مبادرت بتکفیر و تعلیه نباید کرد  
 و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید یا کفر وی در نفس الامر کافر نبود قائل بالفعل کافر گردد  
 و حکم نیز یحیی آن است اگر آنکس متقی نیست بود من او قائل باید کرد پس بیا در ذکر من تکفیر باشد و الله اعلم  
 و رسول البشر افضل من رسول الملائكة و عامه البشر افضل من عامه الملائكة و الوصل للملائكة افضل من عامه البشر  
 انبیاء و رسول فاضله اند از خواص ملائکه که پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که را در این  
 غیر انبیاء اند از اولیا و اقیان فاضله اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضله اند از عوام بشر و حنیف  
 اجماع است که اصلا خلا فی دوران نیست و دلیل بر افضلیت بشر از ملائکه این گفته اند که حق سبحانه  
 و تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و وجود اعظم و انهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی است  
 سجدت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت عامه انبیاء به ثبوت پیوست عدم القائل  
 بالفعل و این سخن از ایشان لبانیت غریب است حکمتیهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد  
 که حکمت حکمتیهای او را و دانند گاهی اعلی را که سجدت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کنند  
 بالفعل الله ما یشاء و حکم ما یرید تا آنکه غریب اهل سنت و جماعت رعایت حکمت بروی تعالی  
 نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بقرینه که قائل اند بافضلیت ملائکه و دلیل

بیان کلامی عقیدت از کلامی و جود تعالی و کلامی نبوت

در بیان نبوت

دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علالت و عوائق شوق و همب است و در جزالت ثواب و خیریت جزا اتم و داخل اگر مرد با فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نرا هست و تجربه از علالت جسمانی و کدورت هیولانی مانع در جانب فضیلت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق بر آن رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشر فضل است و از جهت قرب بمبدء او نزاهت و محبت و نورانیت ملائکه و کمال انسان و ترقی او دور است که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلیٰ ملحق گردد و باز اگر جماعتیانان و منظریت او مرئوسها و صفات الهی را در استتلاف الهی تعالیٰ مراد را نظر افتد اینجا براج آید گفته اند که دلیل متقاض است مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست و الله اعلم و با وجود آن اعتقاد باید کرد که سید رسل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات است من احسن و الالسن و الملائکه و بعد از ملائکه تفصیل انبیاء بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذنب جمیع اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام عظیم ابو صفی کوفی درین مسئله توقف و تردد است از جهت تقاض اوله و گویند که وی اول قائل بود با فضیلت ملائکه از بشر و در آخر از ان رجوع کرده با فضیلت بشر آمد و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قاضی در ایمان و کمال آن نیست و از امام تلج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی مدت عمر او بگذرد و در خاطرش تفصیل انبیاء بر ملائکه خطور نکند امیدوارم که روز قیامت از ان حال ننگنده انچه بعضی گفته اند که ظاهر در آن است که مسئله تفصیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مال کلام اختلاف حیثیات و تعدد جهات است و الله اعلم و کلمات اولیاء حق ولی سبارت است از شخصی که بمرتب معرفت و تلبط طاعات و انتخاب معاصی و اعراض از آنها که در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خلاق عادی بوجود آید و او باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله

بیان کرد که تا وی را نبی و ولی بخیر بر ما رضی الله عنه

علیه و آله وسلم انواع از بعضی از آنها پیش از بعثت و وقوع یافته و آنرا ارباصات گویند و بعضی بعد از بعثت  
 در حالت حیات و دیگر بعد از طاعت و می از تابان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات  
 اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت  
 بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار ساد را اینجا مجال نباشد خصوصاً از بعضی  
 اعظم اولیای مثل غوث اشعلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و مثال ایشان امام عبدالله  
 یاضی حجت است که علی گفته است کرامات بغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق مالمغت مثلها من  
 احدین شیوخ الکافق و بعضی گویند که کرامت ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شوق نهر  
 و سلام حجر و سجده شب و شبانه و بعضی گویند که صدور کرامت از ولی نه تقبید و اختیار بود و البته  
 بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت بود حق آن است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد  
 جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقبید عدم استبداد صحیح نیست هم با اختیار  
 بود و هم بی اختیار و گاهی از بعضی ارباب تکلیف که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت  
 است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع بدعوی صدق نبی و صحت  
 نبوت است قالوا و کان الشیخ محی الدین عبدالقادر کثیر الدعوی بجنس الحق فی حق و آنچه منافی است  
 دعوی نبوت است و معاذ الله از اعدای دین و مستحق امانت و ولست گردد و وجود کرامت شرط  
 ولایت نیست ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین  
 است که لا استقامه فوق الکرامه و حکمت در ظاهر او در ابتدای تربیت سبب ملک و تکمیل یقین است  
 تا در جد و جهاد سلوک حسی و چالاک تر گردد و در انتها برای تربیت مردمان و از آن تردد و انکار  
 ایشان بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون با بیان و عمل صالح نیست آن را مکر و تملیح  
 گویند و اگر با بیان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آن را کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی  
 نبوت بود آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین و اهل صلاح نیز خبری از این باب ظهور یابد  
 آن را معونت گویند و بی حقیقت محروطسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بدخلت

عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مترتب گردد و چنانچه  
 مترتب شفا بر علاج طبیب حاذق عادت آن است که نه این چنین بود و لا یبلغ ولی درجه کمال نبیاء  
 و پیغمبر ولی بدرجه بنی برسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مأمون اند از غزل و خوف خاست  
 و مکرم اند بوحی و مشاهد ملک و مأمورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از انصاف بحالائی که اولیا  
 دارند و بالجمله افضلیت بنی از ولی امر متیقن و قطعیه است و هر که بر خلاف آن اعتقاد کند  
 کافر است صریح به العلماء و آنکه گفته اند که الولاية افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایت کند بر نبوت  
 نه تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع الله است و استفاضت از جناب اقدس وی  
 و نبوت انبیا و انبیاء بر خلق و اقامت کمالات بر ایشان و لا بد لکن نسبت شریعت تر و فاضل تر ازین  
 نسبت بود و بنی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت اولی است  
 و بس و با وجود آن این سخن موهوم خلاف مقصود است اطلاق ان جائز نباشد و قال کن نیز معلوم  
 نیست که نسبت اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هر که گفته  
 باشد و لا یصل العبد الى حيث یسقط عنه الامر و النبی بنده تا عاقل است بجای نرسد که کالیف  
 شریع از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت رسید  
 و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شریع از وی ساقط گردد و پروردگار تلقائی  
 باز کتاب که ایش به رزق نفرستد و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از خلیجیان  
 چه میگویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ گردید باید که طاعت و بندگی  
 بیشتر و کامل تر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود مگر فتن بران و عذاب کردن در شیت است  
 تعالی اگر خواهد بگوید و اگر خواهد بگوید و اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالا تر از انبیا صلوات الله و سلامه  
 علیهم جمعین در محبت و ایمان کسیت و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است انجا گویند  
 که فعل انبیا علیهم السلام برای توضیح و تشریح احکام است پس ترک آن از ایشان لائق نباشد  
 اینقدر نفهمند که سنتی تشریح و حقیقت تشریح برای آن است که تا مردم بدان عمل کنند و راه سعادت

ایشان بروند پس مردم باید که عمل کمبند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی تشریع معین  
 اکجاب آمد و مقبوط تکلیف آن منافات دارد و الذیصوص عجل علی ظواهرها آیات و احادیث  
 را بر ظاهرش باید گذاشت و بی ضرورت تاویل نباید کرد و تحقیق این مقام و شرائط تاویل مجوز  
 و عدم مجوز آن از کتاب التفرقة بین الکفر و الزندقه که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب  
 داشت و الله الموفق والهدی و الله اعلم بالصواب  
 گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطنی است که هیچکس  
 بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن از  
 زندقه و الهیاد است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات از شرائع  
 و احکام از کجا ثابت شده و بچه چیز معلوم گردیده و اگر هیچکس راه وصول بدان نیست پس تزل  
 کتب و بیان شرائع چیست و معلوم که ایشان میگویند بالا تر از پیغمبر و محاب و اتباع وی  
 که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و لفظ اهران امری مرموزند و بحقیقت مقتضو  
 این ملاحظه البطلان شرعیت و افساد دین است خدا هم الله و لعنهم و اهل تحقیق از ارباب  
 اشارت گویند که مراد مقصود معانی ظاهر است قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات است  
 که با ظواهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقایع که میان ایشان  
 وقوع یافته ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشارتی تفسیه روح و نفس مثلا دارند صورتی  
 دارند آنکه گویند انجیا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط فاعل شک  
 امر است موسی علیه السلام که دین بودای مقدس بر او رب رود و نفیلس خود را بکش  
 و پایی بر تنه بیاید و با وجود آن اشارت است با سراج کونین و اسقاط آن از لفظ در مقام  
 تقدس قرب و محبت مولی تعالی نه آنکه انجیا نه وادی مقدس است و نه موسی و نه نفیلس  
 کفری یا و نه تر و نامعقول تر ازین نباشد لسان الله العافیة و فی دعاء الکلیع الله تعالی  
 و صدقه تم عنهم نفع لهم در دعای زنگان مردم را و صدقه دادن به نیت ثواب ایشان را

نفع عظیم است مردم را و احادیث و آثار دین باب بسیار است و نماز جنازه طریقی  
باب است که در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت  
طلبند البته مغفور است سعد بن عبادہ را رضی اللہ عنہ مادرش فوت کرد از حضرت پرسید  
که افضل صدقات دین باب چه باشد فرمود دادن آب مرثیہ نکان را بهترین صدقات  
و افضل ترین خیرات است پس سعد رضی اللہ عنہ چاہی کند و گفت ہذا لام سعد  
و در حدیث دیگر آمده است کہ الدعاء یرد البلاد و الصدقة تطفی غضب الرب و عار د  
بلا کند و صدقة آتش شمشیر الہی را سرد گرداند یعنی از جیسا و اموات در دنیا و آخرت  
و نیز در حدیث آمده است کہ عالم و متعلم چون بر قریہ بگذرند یا جہیل روز عذاب از  
مقبرہ آن قریہ برگزیند ازینجا فضل علم تعلیم ظاہر شود کہ صیت و نیز ثابت شود کہ  
نصب حفاظ و مدرسین در مقابل محبوب و اللہ الموفق و اللہ عجیب  
الدعوات و قاضی الحاجات حق سبحانہ تعالیٰ بکرم و فضل خویش  
قبول کنندہ دعا ہا و برآورندہ حاجتہا بندگان است دعا اگر بصدق توجه  
و حضور دل و تضرع و زاری بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و  
اجابت دعا اثر الطو موافع است و اکثر الطو مضو قلب و اکل حلال است  
و اشد موافع است بطا و اجمال یعنی گوید بسیار دعا کردم نتیجہ مستجاب نشد و با خود  
عدم اثر الطو وجود موافع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالیٰ بانی است و با جملہ  
دعای عبادت است کہ الدعاء محج العبادۃ همچنانکہ عبادات در اوقات مخصوصہ  
باسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود دعا لازم گردد و  
م شروع و مندوب باشد فرمان باری تعالیٰ است ادعونی استجب لکم  
۵ شتوی ای احنی دست ارد دعا کردن مدارد با اجابت بار و امیت چکار  
پس دعا ہا کان زیان است و وبال ہذا کرم می نشنودشان ذوالجلال

مثلاً از اعمی و حضرت سلطان بیا و اسپ تازی طلبید و سلطان در بدل آن گا و زراعت بومی عطا فرماید  
این در صورت منع است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سر و گردن او شکست  
منش از آن عین صحت محض لطف است اگر بفرهنگ گا و زراعت در حق او بهتر از اسپ تازی است  
و منع و توقف اجابت دعا و دفعول دنیاوی و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اند از دولتند  
آخرت کشند هم ازین باب است و کسی که فهم عن الدجوس اظن بالمدحال فوت او شود منع و  
عطا در حق او یکی ابا شد ازین بجا است که گفته اند العطاء من خلق حرمان و المنع من لهم  
احسان و دعای کافر مستجاب نبود و مواد عاء الکافون الا فی ضلال مگر در امور دنیوی  
و دعای منکر مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و يجوز الصلوة خلف کل بدو قافو  
جماعت در نماز دست نیلید و اد و مقید بام تمتی و متورع نباید بود و بجهت آن فضیلت عجات  
که بی شبهه از سنن موهکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آن  
حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع و اتیلاف بود در جای دیگر نبود و نم اگر مردی  
صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز جماعت باید که از دو هر چند که ناسق بود  
بشهر طیکه فتن و فجور وی منتظر نگردد و علم با حکام و ارکان نماز و قدر مایحوز به الصلوة از زمان  
یاد داشته باشد و نوی المسیح علی الخفین فی الحضرة السفرا اعتقاد مسح موزه از علامات  
سنت و جماعت داشته اند و حضرت کیشان روز و در سفر سه شبانه روز و گفته اند که علامات  
سنت و جماعت سه چیز است تقبیل الشیخین و محبة الخفین و المسح علی الخفین ابو بکر و عمر را قائل  
دانستن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل  
سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد و ن اوصحاب  
را در یافتم که مسح خفین را می داشتند و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از آن پرسیدند  
فرمود مسافر را سه شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم در جائی دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی

چونکه در معنی ناسق باشد یا صلی جماعت او نماز کند در آن درست است بشکلیکه نیست او بخیر بود و باشد

پایان موزه بمساولی بودی ولیکن ماربین هر کس شمع است و مسح در شمع بر روی موزه آمده است  
و دیگر بدانکه اگر چه عزیمت در شستن با پیا است و مسح کردن بر موزه خضت است ولیکن جواز آن را  
منتقد باید بود و محل تهت اگر اختیار هم بر خضت افند مصلحت قریب تر باشد و استحلال  
العصیة صغیرة کانت او کبیرة و استخفافا کفرا گناه راصغیره باشد یا کبیره خلال دانستن و سبک  
داشتن کفر است اگر چه غلبه شهوت و علم بشریت با تکاب آن مقلد گردد ولیکن باید که آن  
گناه نماند و تقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آن را بیسح ندانند و صلا  
مستوجب عقوبت نه ندارد و الا ظاهر است که صغیره سبک ترا کبیره است و اثر وی کمتر  
از است و استخفاف علی الشریعة و لا استهانت بها کفرا است نه آخریت و امانت شریعت کفر است  
چه آن حلاست کذب و انکار است و لهذا بالکفر کفر اگر لفظ بکلمه کفر بطریق نهرل کسب آن آنکه  
معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کس کافر شود چه نهرل موجب استخفاف است و هر گاه  
استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کسب باشد هر چند قرائد که آن  
کلمه کفر است زیرا که جمل درین باب عدد نبود و نیز بعضی علما اگر کفر بودن آن ندانند مغذور است  
و این بر تقدیری است که تلفظ بدان عداکت اما اگر بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبان  
آید کفر نبود و اما و لا یحکم بکفر الشکوان است طایفه که زائل العقل است و زمام اختیارش بسته  
و ندیان بیگوید اگر کلمه کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگر چه دیگر تصرفاتش مثل طلاق  
و عتاق و بیع و شرا و اقرار را جایز دارند و کجاست نه جبر و توینخ وی و اسلاست که در حالت  
مستی آرد نیز جایز بود فرق آن است که کفر و ردت امری مذموم واجب الاعدام است و زوال  
عقلی عذر آن تواند بود و کجافات اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب  
بود و نزد شامی و برواتی از ابو حنیفه کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن بباخیجیه عن  
الغیب کفر کما هن که دعوی عالم غیب کند تصدیق کردن و استکلو دانستن او را کفر است و در  
حدیث آمده است که هر که پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر گردد یعنی که

بسیار کبیر

است و این کلام غیب با افتاق کفر است



محیط علیہ السلام آورده است و کائنات و عرب بسیار بودند که دعوی علم میکردند و من  
شیطان خبر با ایشان میدادند و بگویند که این است هر که صدیق است بگویند و گفته او را یقین  
دانند و بگویند که این است و این جمله تاثیر کواکب و اجرام علوی و خلقت اوضاع و احوال آنها را در حشرات  
و پرورد و مطار و امساک و نفیج آنها را نو که و مثال آن معلوم است قطعا و در حاد و امثال آن  
اگر غیر هست و شریعت منهی است و اگر در شریعت دیگر فرضا درست بود درین شریعت  
غیر منسوخ بود این قدر در امتناع از ان کافی است لئال الله العاقبه والیاس من الله کفر و  
ناما میدی از رحمت خدا کفر است و لایاس من روح الله الا القوم الکافرین مسلمان چنین  
گناه کند و بر راه مصیبت رود و اوجیت آهیش نماند باید بود که تنویر بخش و اگر تو به هم نکند شاید  
الفصل و کرم از گناهان و رگه و الا من من الله کفر ائین بودن از غدا آهی تلامی نیز کفر است  
لایاس من مکر الله الا القوم الخاسرون مکر و لغت پوشیدن و فریب دادن بود مکر است  
که بنده را در مصیبت گذارد و ابواب ناز و لذت بر روی او بگشاید تا مغرور شود و غافل گردد  
تا گاه بگیرد و ش از ان جا که گمان ندارد و لایمان بین الخوف و الرجاء گفت اندام  
واری چنان باید که اگر بشنود یک کس در پشت خواهد رفت و پس امیدوار که آنکس من  
باشم و ترس کار می بخدی که اگر بداند که نزدیک تن بدو رخ در زود و تبرسد که آن یک تن  
من باشم قطعه آنها که خواص در که تکریم اند و پشت زدگان عالم تسلیم اند  
نمیدمشو که حمت حق عام است مغرور شو که خاصگان در بیم اند  
و نیز گفته اند که در حالت حیات خون غالب باید و چون وقت طلت در رسد رجائش آید  
علامت سعادت این است و در تاخیر جا که گفته اند الا ایمان بین الخوف و الرجاء و فری  
بین معنی تواند بود یا اشارت نبایه خوف بر رجاء عملوا ان الله شدید العقاب  
وان الله غفور رحیم ه الله الحد که ختم رساله بر رجاء و مغفرت آمد حمت آمد  
عاقبت بجنبه

درست است و این مدعی علم شریک با آفاق کفر است

# خاتم الطبع

شکر و سپاس مراز و تعالی و تقدس را سزاوار که عروس معالی را در محال الفاظ از نظر عالمیان محبوب  
 ساخته و حور و نشان مطلب را پس پرده عصمت جردن انداخته و قیاس شتاق جمال معقول  
 علی تمثال را بهر ارجان نثار می و برادر و بیت جمال یا کمال او قره عین فرموده و لغت بی نیای آن  
 جهان جهان را شایان است که باعث انهار خزان مکتوم و دفاغن نامعلوم حکامان گردیده جهان  
 کشای فرمان رسد ملک قلوب و چهره نمای عروس محبوب وین حق خوش طلوب  
 گردیده - اما لعل بر ضمیران روشن روشن باد که سالت کلیل الا یان لازم الایمان  
 که قبل ازین که جناب قاضی ابراهیم صاحب مرحوم نبراک کوشش و جانفشانی  
 به جا بلای چنده نشخه قلبی و نشخه ملبوطه کلانده تبصیر جناب بنیض آب مولانا عبدالمجید  
 سها و پوری از طبع آراسته بود لیکن بوجه کثرت شائقین دست  
 بیست فروخت شده حال که جناب قاضی عبدالکریم و قاضی  
 رحمت الدیجا صاحب حمیم اشتیاق قد و امان وین  
 انداخته جناب بنو لوی سمیل صاحب وید  
 معجز علی صاحب ایمان نسخ معجز علی  
 کنانیده و در سطح شتاق قلم  
 واقع بمبئی از طبع  
 طبع  
 است









